

باز آمد بوی ماه مدرسه
بوی بازی‌های راه مدرسه
بوی ماه مهر، ماه مهربان
بوی خورشید پگاه مدرسه
از میان کوچه‌های خستگی
می‌گیریم در پناه مدرسه
باز می‌بینم ز شوق بچه‌ها
اشتیاقی در نگاه مدرسه
زنگ تفریح و هیاهوی نشاط
خنده‌های قه‌قهه مدرسه
باز بوی باغ را خواهیم شنید
از سرود صبح‌گاه مدرسه
روز اول لاله‌ای خواهیم کشید
سرخ بر تخته سیاه مدرسه
قیصر امین‌پور

ماه‌نامه‌ی فرهنگی،
اجتماعی نوجوانان
سال نهم، مهر ۹۴

نسیم

نوجوان



حدیث

■ حضرت علی ؑ:
لَا عَمَلَ كَالْتَحْقِيقِ
هیچ عملی مانند پژوهش نیست

نسیم نوجوان
ماهنامه فرهنگی، اجتماعی نوجوانان

سال نهم، شماره هفتاد و دو، مهر ۹۴
مدیر هنری: محمد مهدی نوری
مدیر فنی: ۲۳۰۶۴۰۴

صندوق پستی: ۰۴-۳۴۴۲۸۱۶
تلفن: ۰۴-۳۴۹۷۳۶۷
فکس: ۰۴-۳۴۹۷۳۶۷
پست الکترونیک: Info@3rdimam.com

- نیایش ۴ / سرمقاله ۵ / ادعیه ۶ / در کوچه پس کوچه‌های ۱۳
نوجوانی ۸ / شعر ۱۰ / روزهای جهانی ۱۲ / دورگفت قصه ۱۳
گفت و گو ۱۴ / در راه دوست ۱۶ / با هم بخندیم ۱۸ / دورگفت قصه ۱۳
رشته‌ها ۲۰ / بهداشت و سلامت ۲۲ / خبر ۲۴ / دخترانه ۲۶ / معرفی ۲۶
جاده‌ی بهشت ۲۸ / این یک نفر ۳۰ / رنگ ورزش کتاب ۳۷ / جدول ۳۷
دانشتنی‌ها ۳۴ / آخرین منزل وحی ۳۶ / معرفی کتاب ۳۷ / مساجد زیبای جهان ۴۶
سرگرمی ۳۹ / رایانه ۴۱ / حکایت ۴۶

● نسیم نوجوان از آثار خوانندگان گرامی استقبال می‌کند.

صفحه‌ی خدا

نعمت‌های

هزاران است،

ولی

زبان یکی است.

چگونه

بایک زبان

این همه نعمت را

شکرگوییم؟



هرکس برای کاه گندم درو کنه سرش کلاه رفته

همین طور که در حال قدم زدن توی نمایشگاه کتاب بودم و سریع این طرف و اون طرف نگاه می کردم که تا جای ممکن همه غرفه های کتاب مورد نظرم رو ببینم رسیدم به یک غرفه کودک و نو جوان یک کتاب که خیلی توجهم رو جلب کرد رو برداشتم که ببینم همینطور که مشغول ورق زدن بودم غرفه دار گفت ببخشید شما خطتون خوبه؟؟

یا تعجب نگاهی بهش کردم و گفتم بله؟؟ گفت یک پلاکارد می خوام بنویسم ولی خطم خوب نیست خط شما خوبه؟ گفتم تا خوب رو چی بدونی؟ گفتم یک کاغذ بده ببینم خطم خوبه یا نه. یک کاغذ با یک ماژیک بزرگ سر تخت آورد گفتم خوب چی می خوای بنویسی؟ گفت بنویسید تو رو خدا کتاب بخرید. اولش باورم نشد ولی واقعا خواستش همین بود. نوشتم و بعد از خرید کتاب به راهم ادامه دادم. راستی واقعا ما چه قدر کتاب می خونیم؟ چقدر از پول تو جیبمون رو برای خرید کتاب یا مجلات بدرد بخور کنار می داریم؟

خوبه یادمون باشه این که ما درس می خونیم صرفا برای کار نیست؟ یا شاید اصلا باید بپرسیم اصلا ما برای چی درس می خونیم؟ برای کار؟

چه خوبه که از این به بعد بعضی از چیزا رو تقسیم کنیم. مثلا وقتمون رو بین بازی و سرک تو اینترنت کشیدن و اینها یک بخشی هم بگذاریم برای مطالعه از داستان های خوب هم شروع کنیم بعد کم کم بریم سراغ کتاب های تاریخی و بعد هم علمی.

مثلا یکمی دنبال این باشیم که مناسبت روز ها برای چیه؟ چرا اسم فلان روز رو این گذاشتند؟ داستان این ها چی بوده؟ تا کم کم ما هم وقتی وارد بزرگسال ها شدیم اطلاعات بدرد بخوری داشته باشیم.

قدیمیا می گفتن هرکس برای کاه گندم درو کنه سرش کلاه رفته یعنی آدم باید برای چیزای مهم کار کنه اون چیز های کوچیک و غیر مهم هم خودش به دست میاد. تو این ضرب المثل می گه آدم باید برای گندم درو کنه کاه خودش به دست میاد. پس برای فهمیدن درس بخونیم وقتی بفهمن آدم فهمیده ای هستیم کار هم خودش درست می شه!

۱. ستایش حق تعالی

ستایش، سزاوار خداوندی است که کس نتواند از فرمان قضایش سرپیچد و مانعی نیست که وی را از اعطای عطایا باز دارد. صنعت هیچ صنعت گری به پای صنعت او نرسد. بخشنده بی دریغ است. اوست که بدایع خلقت را بسرشت و صنایع گوناگون وجود را با حکمت خویش استوار ساخت....

به کمال]، موجودی کامل و سالم به دنیا آوردی و آن هنگام که کودکی خردسال در گهواره بودم، از حوادث حفظ کردی و مرا از شیر شیرین و گوارا تغذیه کردی و دل های پرستاران را به جانب من معطوف داشتی و با محبت مادران به من گرمی و فروغ بخشیدی....
۵. تربیت انسان در دانشگاه الهی
با گوهر سخن، مرا ناطق و گویا ساختی و نعمت های بی کرانت را بر من تمام کردی و سال به سال بر رشد

باطن نادیدنی نهادم و به پیوست های جریان نور دیده ام و خطوط ترسیم شده بر صفحه پیشانی ام و روزنه های تنفسی ام و نرمه های تیغه بینی ام و آوازیهای پرده گوشم و آنچه در درون لب های من پنهان است....

۸. ناتوانی انسان از به جا آوردن شکر الهی
گواهی می دهم ای پروردگار که اگر در طول قرون و اعصار زنده بمانم و بکوشم تا شکر یکی از نعمت

گزیده های از دعای امام

۲. تجدید عهد و میثاق با خدا

پروردگارا! به سوی تورو آورم و به ربوبیت تو گواهی دهم. اعتراف کنم که تو تربیت کننده و پرورنده منی و بازگشتم به سوی توست. مرا با نعمت آغاز فرمودی، قبل از اینکه چیز درخور ذکری باشم....

۳. خودشناسی

...پیش از هدایت، مرا با صنع زیبایی مورد رأفت و نعمت های بی کرانت قرار دادی. آفرینش مرا از قطره آبی روان پدید آوردی و در تاریکی های سه گانه جنینی، سکونت دادی؛ میان خون و گوشت و پوست و مرا شاهد آفرینش خویش نگرداندی و هیچ یک از امورم را به خود وانگذاشتی....

۴. راز آفرینش انسان

...مرا برای هدفی عالی؛ یعنی هدایت [و رسیدن

و تربیت من افزودی تا اینکه فطرت و سرنوشت من، به کمال انسانی رسید و از نظر توان اعتدال یافت. پس حجت را بر من تمام کردی که معرفت و شناخت را به من الهام فرمودی....

۶. نعمت های خداوند

آری، این لطف تو بود که از خاک پاک، عنصر مرا بیافریدی و راضی نشدی ای خدایم که نعمتی را از من دریغ داری، بلکه مرا از نوع وسایل زندگی برخوردار ساختی؛ با اقدام عظیم و مرحمت بی کرانت بر من و با احسان عمیم خود نسبت به من تا اینکه همه نعمت های را درباره من تکمیل کردی....

۷. شهادت به بی کرانی نعمت های الهی

الهی! من به حقیقت ایمانم، گواهی دهم و نیز به عزم محکم خود و به توحید صریح و خالصم و به

هایت به جا آورم، نتوانم؛ مگر باز هم توفیق تو رفیقم شود، که آن خود مزید نعمت و مستوجب شکر دیگر و ستایش جدید و ریشه دار است....

۹. ستایش خدای یگانه

...من با تمام جد و جهد و توش و توانم، تا آنجا که وسعم می رسد، با ایمان و یقین قلبی گواهی می دهم و اظهار می دارم: حمد و ستایش خدایی را که فرزندی ندارد تا میراث برش باشد و در فرمانروایی، نه شریکی دارد تا با وی در آفرینش بر ضدیت برخیزد و نه دستکاری دارد تا در ساختن جهان به وی کمک دهد....

۱۰. خواسته های یک انسان متعالی

خداوند! چنان کن که از تو بیم داشته باشم؛ آنچنان که گویی تو را می بینم و مرا با تقویت رستگار کن، ولی به خاطر گناهانم، مرا به شقاوت دچار مساز! مقدر کن که سرنوشت من به خیر و صلاح من باشد

و در تقدیرات خیر و برکت به من عطا فرما!

۱۱. سپاس به تربیت های الهی

خداوند! ستایش از آن توست که مرا آفریدی و مرا
شنوا و بینا کردی و ستایش سزاوار توست که مرا
آفریدی و خلقتم را نیکو آراستی؛ برای لطفی که به
من داشتی....

۱۲. نیازهای تربیتی از خدا

[خداوند!] مرا بر مشکلات روزگار و کشمکش

به بیگانه که بر من برآشوبد یا به کسانی که مرا به
استضعاف و استثماری کشانند؛ در صورتی که تو
پروردگار من و مالک سرنوشت منی؟

۱۴. ای مربی پیامبران و فرستنده کتب آسمانی

ای خدای من و ای خدای پدران من؛ ابراهیم،
اسماعیل، اسحاق و یعقوب و ای پروردگار جبرائیل،
میکائیل و اسرافیل و ای تربیت کننده محمد، خاتم
پیامبران و فرزندان برگزیده اش! ای فرو فرستنده

تورات، انجیل، زبور و فرقان....!

۱۵. تو پناهگاه منی

تو پناهگاه منی، به هنگامی که راه ها با همه
وسعت، بر من صعب و دشوار شوند و فراخانی
زمین بر من تنگ گردد و اگر رحمت تو نبود، من
اکنون جزو هلاک شدگان بودم و تو مرا از خطاهایم
باز می داری و اگر پرده پوشی تو نبود، از رسوایان
بودم.

حسین علیه السلام در عرفه

شب ها و روزها یاری فرما و مرا از رنج های این
جهان و محنت های آن جهان نجات ده و از شر
بدی هایی که ستم کاران در زمین می کنند، نگاه
دار...!

۱۳. شکایت به پیشگاه خداوند

خدا یا! مرا به که وامی گذاری؟ آیا به خویشاوندی
که پیوند خویشاوندی را خواهد گسست یا

در کوچه پس کوچه‌های نوجوانی

عصبانیت





مادر تان به شما گفته است تا اتاق تان را مرتب نکرده‌اید، حق ندارید از منزل خارج شوید! چه اتفاقی می‌افتد که ناگهان همین ناراحتی جزئی به یک خشم شدید تبدیل می‌شود و به جای آن که سریع مجلات و ظرف و ظروف را از اتاق تان جمع کنید، آن‌ها را پرت کرده و می‌شکنید؟ چرا نمی‌توانید بر این چالش به‌طور منطقی غلبه کنید؟

برخی نوجوانان و جوانان معتقدند که حتی بعضی صبح‌هایی دلیل عصبانی از خواب بیدار می‌شوند. این حالات عصبی تاحدی به دلیل تغییراتی است که در این سن در بدن آن‌ها اتفاق

می‌افتد. عامل دیگر؛ وجود فشار و استرس است، یعنی افرادی که تحت فشار زیاد هستند، زودتر از بقیه عصبانی می‌شوند.

عامل بعدی، شخصیت نوجوان است. بعضی‌ها به‌گونه‌ای هستند که احساس می‌کنند عواطف و هیجانات در آن‌ها شدیدتر است. آن‌ها تهاجمی‌تر رفتار می‌کنند و به راحتی کنترل خود را از دست می‌دهند.

بخشی دیگر هم به الگوی نقش‌پذیری بستگی دارد. اگر نوجوان یا جوان از کودکی ببیند افراد در خانواده به سرعت کنترل خود را از دست می‌دهند و دیوانه‌وار عصبانی می‌شوند، او هم همین‌طور رفتار می‌کند.

روش آرام کردن این نیروی سرکش

برای مهار و مدیریت آن به «آگاهی از خود» و «کنترل روی خود» نیاز دارد.

■ آگاهی از خود، به معنی توانایی شناخت احساسات و چهره‌ای مربوط به آن است.

نوجوان یا جوان توانایی ذهنی کافی برای آگاهی از احساسات خود را دارد که وقتی عصبانی شد، چند لحظه فکر کند که احساسات و افکار او چگونه است؟

■ کنترل روی خود، یعنی همان فکر کردن قبل از عمل کردن است. نوجوان یا جوانی که روی خود کنترل دارد، از این فرصت برای بروز رفتاری منطقی و صحیح استفاده می‌کند.

آماده باشید؛ قرار است تغییر کنیم.

آیا از آن دسته جوان‌هایی هستید که در مواقع

عصبانیت داد و فریاد راه انداخته، ناسزای گویند و بی‌احترامی می‌کنند؛ اشیاء را پرت کرده، لگد می‌زنند و یا می‌شکنند؟ دیگران را می‌زنید یا به خودتان آسیب می‌رسانید؟ اگر شما نوجوان و جوان عزیز هم می‌خواهید در روش کنترل عصبانیت خودتان تغییری بدهید، به نتیجه‌ی رفتارهای غلط تان فکر کنید. چه چیزی به دست می‌آورید؟ آیا احترام تان بیشتر می‌شود؟ آیا از خودتان راضی هستید؟

آیا کمتر احساس آزرده‌گی و خستگی می‌کنید؟

اگر تغییر رویه بدهید چه اتفاقی می‌افتد؟ یادتان باشد که ایجاد هر تغییری به زمان، تمرین و صبر و حوصله احتیاج دارد و یک شبه اتفاق نمی‌افتد.

روش‌های کنترل عصبانیت:

مادر تان به شما گفته است تا اتاق تان را مرتب نکرده‌اید، حق ندارید از منزل خارج شوید. از این مسأله عصبانی هستید. اقداماتی که باید انجام دهید این است:

۱- از احساسات تان باخبر شوید؛ یعنی علت و چرایی عصبانیت تان را بشناسید. مواردی که شما را عصبانی می‌کند به زبان بیاورید. به شنیدن احساسات خود به جای واکنش، عملکرد نشان می‌دهید.

۲- صبر کنید و بیندیشید؛ یعنی بعد از شناخت عصبانیت خود چند دقیقه بدون رفتار و حرف خاصی صبر کنید و به خودتان فرصت دهید تا بتوانید عصبانیت تان را کنترل کنید.

۳- تصمیم بگیرید؛ یعنی وقتی به خودتان فرصت

داده باشید، در واقع بهترین و منطقی‌ترین گزینه است.

۴- پیشرفت کار را بررسی کنید؛ بعد از این که رفتار انتخابی را انجام دادید، مدتی به آن فکر کنید که چطور گذشت. آیا رفتار تان معقول بوده است؟ کدام راهکار حل مسأله در شرایط مختلف بهتر عمل می‌کند.

اما نصایح برای رفع عصبانیت:

۱- ورزش کنید؛ پیاده‌روی، دویدن، بازی و یا ورزش خاص در کنترل رفتار و ذهن بسیار مؤثر است.

۲- افکار و احساسات تان را یادداشت کنید؛ چون با تخلیه‌ی موارد منفی این افکار در ذهن تان به یک ساختار دائمی تبدیل نمی‌شوند.

۳- نقاشی کنید؛ حتی خط‌خطی کردن و نقاشی‌های خیلی عادی هم به تخلیه‌ی احساسات منفی کمک می‌کند.

۴- از روش‌های آرام‌سازی و تنفس عمیق استفاده کنید.

۵- با یک فرد معتمد درباره‌ی احساسات تان صحبت کنید. گاهی ترس، غم و اندوه زیربنای عصبانیت است و صحبت درباره‌ی آن‌ها به شما آرامش می‌دهد. به‌خصوص اگر راهکار صحیحی را هم یاد بگیرید.

۶- حواس تان را پرت کنید؛ مثلاً تماشا‌ی تلویزیون، مطالعه، حل جدول و یا رفتن به سینما.

این راهکارها باعث آرامش شما شده و نمی‌گذارد انفجار عصبانیت رخ بدهد.



غدیر، امام آب‌ها

ماه صد آیینۀ دارد نیمه شب‌ها در غدیر
روزها می‌گسترده خورشید، خود را بر غدیر
سیدرها این سوتر از اندوه کوه افتاده اند
هم عنان با ابرها افتاده آن سوتر غدیر
نخل‌ها افتان و خیزان، اشتران خسته‌اند
سر در او هام گریز از تشنگی، در سر غدیر
بادها از سایه شاهین سبک رفتارتر
بام سنگین بر فراز بال، زیر پر، غدیر
عزم ابراهیم در تبعد جان و تن، سپهر
در وداع یار و همسر، گریه‌هاجر غدیر
باد، اسماعیلوار از تشنگی در پیچ و تاب
هاجر آسا دامن از اشک مصیبت، تر، غدیر
با جلال صخره‌ها، چون هیأت هاشم جمیل
در میان بارگاه حشمت قیصر، غدیر
پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی
آفتاب روی زهرا در پس معجر غدیر
دیده باشی ژرف اگر گویی به جای مصطفی
خفته همچون مرتضی آسوده در بستر غدیر
پشته‌های ماسه همچون کشته‌های روز بدر
همچو تیغ ذوالفقار اندر کف حیدر غدیر
دیده چون جونیبه و اسماء محبوب از حبیب
خویش را افتاده دور از زینت و زیور، غدیر

با سکون و صبر سلمان، همسفر آیینۀ وار
با ابی ذر در شب آشوب همسنگر، غدیر
در میان نخل‌ها، فوج کمانداران شام
سهمگین مانند چشم مالک اشتر غدیر
در هجوم سنگ‌های سرگران، اندوهگین
مانده همچون مسلم اندر کوفه بی یاور غدیر
ابر چون سالار دین افتاده بر نعش پسر
چون لوای اکبر اندر باد بازیگر، غدیر
ذوالجناح آساز فرط انعکاس برگ نخل
بال‌ها از تیر دارد رسته از پیکر، غدیر
کیست؟ خضر راه دریاها، امام آب‌ها
چیست؟ روشن آبگیری بر تراز کوثر، غدیر
از شعاع فیض قدسش خاک آدم گِل شده
در فروغش دیده جبریل امین شهپر، غدیر
نوح را در اضطراب از دست طوفان یافته
کرده گرداب گران را حلقه لنگر غدیر
دیده ابراهیم را چون هاله‌ای در ارغوان
ارغوان را برده زیر چتر نیلوفر غدیر
دست موسی شد برآمد ز آستین، آیینۀ وار
پای عیسی شد فکند از فرق مهر، افسر غدیر
دست حق شد در شب معراج و پای مصطفی
روز فتح مکه روی دوش پیغمبر غدیر
آه ای تاریخ تنهایی! بگو آیا نبود

هیچ دستی کاورد بیرون از ششدر، غدیر؟!
تا نبینم چون افتادنت را نوبه نو
غرق خون هر سال در میدان، تن بی سر غدیر!
گر نه همچون من به زندان مصیبت مانده‌ای
پس چرا بیرون نمی‌آری سر از چنبر غدیر؟!
روز فریاد «بَقِیْتُ وَحْدَی» آیا مانده بود
جز علی با مصطفی همراه، زان لشکر غدیر؟
روز خندق، پیل پیکر عمرو کافرا که داد
از دم تیغ پریکر دار خود کیفر غدیر؟
مرحب گردن فراز ظلمت آیین را که کشت؟
دست و بازویی که در بر کند از خیر غدیر؟
روز نفرین روبه‌رو با اهل نجران مصطفی
برد کس با خویش غیر چار تن، دیگر غدیر؟
در هیاهوی هوازن زان هزیمت پیشگان
جز رسول آیا کسی هم ماند با حیدر غدیر؟
دیده‌ای در شأن اصحاب پیمبر جز علی
«سَابِقُونَ السَّابِقُونَ» در مصحف داوود غدیر؟
هیچ کس نشنید گیرم، خود تونشنیدی مگر
«وَالِ مَنْ وَالَاه» گفت آن روز پیغمبر، غدیر؟
پس چرا صد چشمه آتشفشان پنهان شدی
چون دل من زیر چتر سرد خاکستر غدیر؟
تا تمام دشت از پیغام دریا پر شود
می‌رود از واحه‌ای تا واحه دیگر غدیر
یوسف‌علی میرشکاک



روزهای جهانی

در تقویم کشورهای دنیا روزهای مختلفی به نام معلم زینت یافته است که عمدتاً روز تولد یا درگذشت یک چهره‌ی فرهنگی است؛ برای مثال روز تولد کنفوسیوس - فیلسوف و معلم چینی - در تایوان روز معلم نام‌گذاری شده است.

در ایران قبل از انقلاب اسلامی روز یازده اردیبهشت روز معلم بود. آن هم به دلیل کشته شدن معلمی به نام دکتر ابوالحسن خاندانی که در تجمع اعتراضی فرهنگیان مقابل مجلس شورای ملی به ضرب گلوله‌ی پلیس پهلوی از پای درآمد. با پیروزی انقلاب اسلامی سال‌روز شهادت معلم بزرگ حوزه و دانشگاه، استاد مرتضی مطهری - که دوازده اردیبهشت بود - روز معلم نامیده شد.

این مقدمه، بهانه‌ای بود برای معرفی یکی دیگر از روزهای مورد احترام مردم دنیا: روز جهانی معلم.

معلمی شغل شریفی است. رهبر معظم انقلاب درباره‌ی آن می‌فرماید: «همه‌ی ما زیر بار منت معلمان هستیم».^۱

در آموزه‌های دینی و ملی ما ایرانیان از معلمی به نیکی یاد شده است:

بدین کشور کسی خدمت گزار است

که دهقان است یا آموزگار است

اهمیت شغل معلمی در آن است که فرهنگ (یا همان دست‌آوردهای معنوی بشری) و تمدن (یا همان دست‌آوردهای مادی انسانی) وابسته به تدریس اوست.

نامه را که می‌گشایید می‌بیند ارسالی از سوی جوانی است که تازه معلم شده و حالا از او که مرجع تقلید شیعه^۱ است، درخواست پند کرده.

قلم در دست می‌گیرد و جوابش را با دو بیت شعر - که همان لحظه از دلش می‌جوشد - می‌دهد:

معلم اگر از برای خدا

کند آن‌چه برعهده دارد ادا

هم او سرفرازست در نزد حق

هم او را دهد حق به نیکی جزا^۲

روز معلم

در چهل و چهارمین اجلاس وزرای آموزش و پرورش که در سال ۱۳۷۳ در شهر ژنو برگزار شد، فدریکو مایور، مدیرکل این اجلاس پیشنهاد داد که روزی به نام معلم نام‌گذاری شود. این پیشنهاد از سوی مجمع مورد توجه قرار گرفت و پنج اکتبر (سیزده مهر) هر سال به نام روز جهانی معلم تعیین شد.

● علت تعیین روز پنجم اکتبر به مناسبت روز جهانی معلم این بود که در چنین روزی، یونسکو و سازمان جهانی کار به صورت مشترک تصمیماتی برای بهبود وضعیت شغلی معلمان گرفته بودند.

● سخن آخر این که اگر خوب نگاه کنیم، از نگاه اسلام همه‌ی روزها روز معلم و دانش‌آموز است که حضرت محمد ﷺ فرموده‌اند: «ز گهواره تا گور دانش بجوی.»

۱. آیت‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی.

۲. دست‌خط معظم له نزد نگارنده موجود است.

۳. در دیدار با معلمان ۱۸/۳/۱۳۹۳.





دو رکعت قصه

«عزیزم! این جا که بقالی نیست، این قدر چونه زنی! کاری نداره، یواش یواش نمازهایی رو که خوندی و لباس یا بدنت پاک نبوده دوباره بخون. تازه اون هایی که نمی دونی پاک بوده یا اون هایی که بعد از نماز فهمیدی لازم نیست دوباره بخونی.» راست می گفت، تقصیر خودم بود. دست اون نبود که کم و زیادش کنه. آگه کله شقی نکرده بودم و بی اعتنا نبودم که این طوری نمی شد. به خودمون می گفتیم: بابا بی خیال! خدا همین طوری هم قبول می کنه، دلت پاک باشه...!

توضیح المسائل امام خمینی رحمه الله، مسأله ۷۹۹
و أجوبه الاستفتاءات امام خامنه ای حفظه الله، مسأله ۵۳۸

گفت‌وگو با یک عطار

هم‌نشین صالح مانند عطار است. اگر عطر خویش به توندهد، بوی خوش آن در تو آویزد.

● رسول اکرم ﷺ

عطر گل بهار نارنج، گل پر، فلفل و گل سرخ در فضا پیچیده. گیاهان سبز و خشکیده در شیشه‌های سر بسته به ردیف در قفسه‌ها چیده شده‌اند و خودنمایی می‌کنند. عطر گلاب و زعفران هوش از سر آدم می‌برد. آقای محمود رضا امید علی ۳۲ سال سن دارد. او از بیست سالگی در مغازه‌ی عطاری مشغول به کار است.

تجمع عاشقانه‌ی شیرین بیان،

■ از نوجوانی خودت برامون بگو.

پسری سربه‌زیر، ساکت و آرام بودم و یکی از بهترین شاگردهای مدرسه. رشته‌ی دبیرستانی ام ریاضی فیزیک بود. عضو تیم فوتبال هم بودم...

■ عطار به کی می‌گن؟

عطار به کسی می‌گویند که برای درمان بیماری‌ها، گیاهان دارویی تجویز می‌کند. یک عطار در وهله‌ی اول باید پاک و باخدا باشد، چون در این حرفه به راحتی می‌توان از مردم سوءاستفاده کرد. عطار باید از دل و جان به کارش عشق بپورزد. کار بلد و تجربه‌ی کافی داشته باشد. تجربه، شرط اصلی این کار است. یک عطار باید به خواص گیاهی که به دست مشتری می‌دهد کاملاً آگاه باشد.

■ فرق عطاری قدیم و جدید چیه؟

در قدیم به عطاری‌ها دواخانه هم می‌گفتند و عطاری‌ها به حکیم معروف بودند. عطاری قدیم به این شکل فانتزی نبوده، بسته‌بندی، عرقیات یا عصاره‌ی گیاه وجود نداشته. به عنوان مثال عصاره‌ی سنبل الطیب الآن موجود است؛ اما آن زمان گیاه سنبل الطیب فقط به شکل سنتی بود.

■ چرا این شغل رو انتخاب کردید؟

من به عطاری علاقه داشتم، البته پدر و عموهام در این کار بودند. من هم کم و بیش اطلاعاتی از خواص گیاهان داشتم.

■ یعنی پیامدهای گیاهان رو از اون‌ها یاد گرفتید؟

نه، این مقدار آگاهی کافی نبود. به دلیل علاقه‌ام، تحصیلاتم رو در رشته‌ی گیاه‌شناسی و طب سوزنی در هند به پایان رساندم و مدرک بین‌المللی گرفتم و بعد در ایران، حدود چهار سال در کنار دو نفر از بهترین عطاری‌ها، تحقیق و مطالعه کردم. یکی شون در همدان و یکی دیگه در تهران هستند.

■ پس در کشورهای دیگه هم به درمان گیاهی توجه دارن.

البته؛ در کشورهای آسیایی، هند حرف اول رومی‌زنه و بسیار پیش‌رفته‌س. بعد از اون چین و کره و بعد پاکستان. آلمان هم در میان کشورهای اروپایی عالیه، ولی ایران، عطار حاذق کم‌تر داره و بیش‌تر اونا سنتی هستن. در دانشگاه‌های ایران رشته‌ی گیاه‌شناسی تدریس می‌شود، ولی فقط به شناخت مزاج‌ها و خواص گیاهان نباید اکتفا کرد. مثلاً یک عطار باید بدونه اسطوخودوس چه شکلیه؟ چند ساله است؟ اگه دو ساله باشه خوردن آن برای بیمار بی‌نتیجه‌س.

■ هر گیاه فقط یک خاصیت داره؟

نخیر، هر گیاه سه تا چهار خاصیت داره. به عنوان مثال گل گاوزبان برای اعصاب، درمان سرماخوردگی و بیماری‌های زنانه مفیده؛ ولی خانم‌های باردار نباید استفاده کنن. برای کسانی که فشارخون بالایی دارند هم لیمو عمانی بسیار مفید است.

البته گاهی هم برای درمان یک بیماری، چند گیاه با هم ترکیب می‌شود. مثلاً برای درمان سینه‌درد، ترکیباتی مثل آویشن، پونه، عناب، تخم گشنیز، گل پنیرک، گل ختمی، پرسیاوشان و گل بنفشه ترکیب می‌شود.

■ گیاهان دارویی از لحاظ روحی هم تأثیرگذار هستن؟

بله. بالای هشتاد درصد از گیاهان، از نظر روحی بیماران را تسکین می‌دهد. مثلاً اسطوخودوس علاوه بر این که سیاه‌سرفه، معده‌های عصبی و پادرد را درمان می‌کند، برای افسردگی بسیار اثر بخش است.

■ گیاهان دارویی را از کجا تهیه می‌کنید؟

گاهی وقت‌ها از بازار. گاهی هم از شهرستان‌های مختلف. مثلاً بابونه‌ی شیراز، عالی است. یا آویشن تبریز حرف اول را می‌زند. بهترین گل گاوزبان هم برای

الموت قزوین است. بیش‌تر ادویه را هم از هند، تایلند، برمه و چین تهیه می‌کنیم.

■ آیا گیاهان هم دارای عوارض هستند؟

صد در صد. استفاده‌ی بی‌رویه و نامناسب از گیاهان خطرناک است. برای مثال کسانی که فشار خون بالایی دارند نباید از شیرین بیان استفاده کنند و کسانی که فشارخون پایین دارند نباید جای ترش بنوشند.

■ در میان گیاهان، دارویی هست که برای

بیماری‌های صعب‌العلاج مثل ایدز و سرطان تأثیرگذار باشد؟

بله. در حال حاضر چند شرکت دارویی، گیاهانی را که بیش‌گیری‌کننده‌ی سرطان است به شکل دارو در بازار عرضه کرده‌اند، البته این گیاهان، درمان‌کننده‌ی قطعی نیست، ولی از پیش‌رفت بیماری جلوگیری می‌کند. مثلاً گیاه کنگر فرنگی، خاصیت آنتی‌اکسیدان و ضدسرطان دارد. ریشه‌ی چینی به نام جینسینگ، و یا تخم گیاه فرنجمشک تأثیرگذار است.

■ روند تأثیر داروهای شیمیایی سریع‌تره یا گیاهی؟

داروهای شیمیایی سریع‌تر اثر می‌بخشد؛ اما عوارض بیش‌تری دارد. مثلاً حال عمومی بیمار با یک قرص و آمپول در عرض یکی - دو روز، خوب می‌شود؛ اما در درازمدت برای او عوارضی مثل پوکی استخوان خواهد داشت. در حالی که درمان گیاهی زمان بیش‌تری می‌برد، ولی عوارضی در پی نخواهد داشت.

■ با گذر زمان، بسیاری از حرفه‌های قدیمی رنگ

باخته‌اند؛ اما دکان‌های عطاری هم چنان پابرجا

هستند. دلیل ماندگاری این شغل چیست؟

یکی این که عوارض گیاهان نسبت به داروهای

به لیمو و سیاه دانه

شیمیایی بسیار کم تراست. دیگر این که شرکت های دارویی، بیش تر گیاهان را به صورت قرص و قطره تولید کرده اند که مصرف آن ساده تراست و هم چنین بیماران با درمان گیاهی به نتیجه رسیده اند و سلامت و آرامش را در خود پیدا کرده اند.

■ به دوستانی که به این شغل علاقه مند هستند،

پیشنهاد می کنید وارد این حرفه شوند؟

بله. این حرفه درآمد خوبی دارد، ولی در وهله ی اول باید علاقه مند باشند. سپس با آگاهی و دانش به این شغل بیایند. در کل، عطاری شغلی لطیف و سالم است.

■ اهل ورزش هستید؟

عاشق فوتبال هستم و تمام مسابقه های فوتبال را دنبال می کنم.

■ رابطه ی تان با کتاب چه طور است؟

عالی. کتاب های گیاه شناسی مطالعه می کنم. آخرین کتابی که خواندم طب الکریم بود، کتابی بسیار قدیمی اثر محمد اصفهانی.

■ به کدام گیاه علاقه ی بیش تری دارید؟

به «به لیمو» و «سیاه دانه». به لیمو بسیار خوش عطراست و آرامش عجیبی می دهد. سیاه دانه هم خاصیت دارویی بالایی دارد.

■ یک خاطره برای مان تعریف کن.

گیاهی به نام شکر تیغال (تیغار) وجود دارد که

بهترین درمان برای سرفه و گلودرد است. در این گیاه جانورهای ریز مثل سوسک بیابانی هست که همیشه در آن دیده می شود و موقع مصرف باید تمیز شود. یک روز مشتری از من شکر تیغال خواست.

من هم به او گفتم، می دانی چه طوری است! می دانی باید تمیز شود! او

هم گفت: «بله شناخت کافی دارم.»

من هم شکر را به او دادم.

یک ربعی نگذشته بود که سرو

کله ی همان مشتری پیدا شد، البته با

پلیس ۱۱۰ آمده بود، و می گفت: «این عطاری

جنس هایش فاسد است و جانور دارد. من هم

توضیح دادم که همه ی عطاری ها می دانند این گیاه

همین طور است!»

■ با تشکر از شما که در این گفت و گو شرکت کردید؛

حرف آخر.

اگر خواستید وارد این شغل شوید عاشق کارتان

باشید و دانش و آگاهی کامل داشته باشید. وقتی با تجویز گیاهی به بیمار، سلامت و آرامش را به او برمی گردانیم، فقط یک کلمه برای مان دعا می کند و می گوید خدا پدر و مادرت را بیامزد، خدا خیرت دهد! و این دعا از همه چیز ارزشمندتر است

اسماعیل جان! «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» (صافات: ۱۰۲) پسر نازنینم! در خواب به من امر شده تورا در راه خدا قربانی کنم «فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى» (صافات: ۱۰۲) نظر تو چیست؟! چقدر زیبا جواب داد این شیرین پسر: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (صافات: ۱۰۲) ای پدر! هرآنچه بدان مأموری انجام بده، ان شاء الله مرا از بندگان صبور و شکیبا خواهی یافت. خیال ابراهیم بیشتر آرام گرفت و وی برداشتن چنین پسری خدای را سپاس و بر خود مباهات کرد. آن گاه پسر را با ملاحظت و مهربانی بسیار در آغوش فشرد و بوسه ای بر فرقش زد و دست محبت و نوازش بر سر و گیسوانش کشید.

ای چوپان! باید به این پدر و پسر مرحبا و برای همیشه آفرین گفت. به همین خاطر «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (صافات: ۱۰۹) و «وَوَكَّلْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» (صافات: ۱۰۸) و ثنای او را بر آیندگان وا گذاشتیم. ابراهیم به همراه اسماعیل، سعی را تمام کرد و سپس طواف نمود و در مقام خودش (مقام ابراهیم) دوگانه ای به جای آورد. آن گاه بند و بُرنده تیز و پارچه پاکیزه برداشت و با اسماعیل به قربان گاه شتافت. او در این راه گام‌ها را بلند و با شتاب برمی داشت؛ زیرا معتقد بود در کار خدا باید تعجیل کرد. در بین راه، ابلیس چند مرتبه به سر اغش آمد تا وسوسه اش کند، بلکه بتواند پس از این همه امتحان‌ها و ابتلاء‌ها و سرسپردگی و بندگی ابراهیم، وی را از صراط حق بازدارد و به باطل کشاند. اما، مگر می‌توان ابراهیم را از راه حق منحرف نمود. ابراهیم با صلابت فوق بشری و با ابهتی راستین، بر نفس سرکش لگام عدم زد و شیطان را با سنگ راند و رمی جمره کرد؛ گویی گرگی درنده را با کلوخی چند از خود دور می‌کند.

به منا رسیدند. بی درنگ دستان اسماعیلش را از پشت بست و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بر زبان جاری کرد و در حالی که برای آخرین بار با محبت پدرانه سیمای نازنین اسماعیل را به تماشا نشسته بود، لبانش را با آب خنک زمزم تر نمود و آن گاه چشمانش را با پارچه ای لطیف و ظریف پوشانید و اسماعیل را به سمت حضرت دوست بر زمین خوابانید. اما پیش از آن، زمین محل خوابیدن اسماعیل را با کف دستان پدرانه اش جارو نمود و خار و خاشاک و سنگ ریزه‌ها را ژفت تا نکند خراشی بر پیکر نازنین اسماعیل وارد شود. لحظه اجرای دستور فرا رسیده بود. چاقوی تیز که در زیر

نور خورشید، برقی چون آفتاب از آن می‌جهید، آماده بود تا گلوی اسماعیل را بشکافد و خون سرخش را در آن صحرا جاری سازد. ابراهیم برای آخرین بار پیش از ذبح اسماعیل سربه آسمان بلند کرد و دیدگان به عرش دوخت و گویی زیر لب زمزمه می‌کرد: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ». چشم بر سپیدی گلوی اسماعیل دوخت و خنجر بُزَن را بر حنجرش آشنا ساخت. اما هر چه کشید، کارد تیز نبرید. ابراهیم بر قدرت دست افزود و با توانی دوچندان بردسته چاقوی تیز فشار وارد کرد و آن را با شدت کشید؛ اما گویی از این چاقو، در عالم چاقویی کندتر وجود ندارد!

ناگاه ابراهیم از شدت عصبانیت کارد را بر سنگی در آن نزدیکی فرود آورد و آن سنگ به دو نیم شد. ابراهیم با تعجب و عصبانیت به کارد خطاب کرد که: ای چاقو! گلوی اسماعیل را برای خدا نمی‌بری، اما سنگ را خرد می‌کنی؟! گویا چاقو به آواز درآمد که: ای ابراهیم! تو می‌گویی و می‌خواهی بی‌رمش، اما خدا می‌گوید تیر. مگر نه آنکه توبه فرمان خدا پیکر نازنین اسماعیل را در این قربان گاه خوابانیده ای تا خون پاکش را برای جلب رضایتش بر این صحرای سوزان جاری سازی؟ همان خدایی که تورا به این کار دستور فرموده، به من نیز امر می‌کند که تیر، گلوی اسماعیل ذبح رانبر. از تومی پرسم ای ابراهیم! به فرمان تو گردن نهم یا به دستور خدای تو که همه عالم، از جمله اسماعیل را برای او می‌خواهی؟

ای چوپان! پس آن گاه که «فَلَمَّا أَشْلَمَ وَتَلَّ لِلْحَبِيبِ» (صافات: ۱۰۳) هردو تسلیم گشتند و ابراهیم برای ذبح اسماعیل، وی را بر زمین خوابانید، پس «وَنَادَيْتُاهُ أَنِ يَا إِبْرَاهِيمُ» (صافات: ۱۰۴) ندایش کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریتی را که در عالم رؤیا به تو سپردیم، را به نیکی

انجام دادی. پس کارد از گلوی اسماعیل بردار و «وَفَدَيْتَاهُ بِذَبِيحٍ عَظِيمٍ» (صافات: ۱۰۷) آن گوسفندی را که فرستادیم را قربانی کن.

خنجر بر حنجر نفس

ای چوپان! در حقیقت ابراهیم در راه ما خنجر بر حنجر نفس خویش نهاد و بر نفس سرکش لگام آرامش زد و آن را در راه ما ذبح کرد و بدین گونه بود که با قربانی کردن اسماعیل، تحسین ابدی روزگار برانگیخته شد.

ای شبان! ابراهیم را فراوان آزمودیم و در نهایت در این آزمون بسیار دشوار قرار دادیم و بدین صورت، قربانی را در پایان اعمال حج، تکمیل کننده آن اعمال عبادی، اجتماعی و سیاسی مقرر کردیم و این یادگار را از ابراهیم خلیل الله برای بشر به عنوان یک نماد و نشانه قرار دادیم. این گونه بود که ابراهیم را «خلیل» خویش معرفی کردیم و از نسلش پاکانی به عالم هدیه نمودیم که روزگار در هر عصری به وجود آنها مباهات می‌کند و برای دستیابی به رضایت من، دست توسل به دامن آنان در می‌افکند.

ای چوپان! پایان اعمال حج و روزی را که اسماعیل ذبح به قربان گاه رفت و ابراهیم خلیل برای قربانی در راه معبود اقدام نمود تا اعمالش مورد قبول ما قرار گیرد «عید قربان» مقرر کردیم؛ زیرا در حقیقت، عید هنگامی است که انسان با انجام مسئولیت مهمی که بر عهده دارد، به خویشتن خویش بازمی‌گردد و بازگشت به خویش، یعنی همان بازگشت به مبدأ، نزد ما عید است.

ای دوست من! در حقیقت یکی از اسرار نکوداشت و برگزاری عید قربان، زنده نگه داشتن یاد و خاطره فداکاری بزرگ مردی است به نام ابراهیم؛

اسماعیل به

در راه دوست

قربان گاه می رود

زیرای قهرمان توحید و یکتاپرستی بود، در روزگاری که کفر و الحاد و جهالت همه جا را همچون چتری سیاه پوشانده بود. ذبح گوسفند یا شتری در روز عید قربان، یادآور خاطره اخلاص و قدرت ایمان ابرمردی است که باید بشر در مقابل کردار و رفتار و فداکاری و ایثار او سر تعظیم فرود آورد و از آن درس زندگی فراگیرد؛ زیرا برای بنی آدم، این شخصیت، الگویی به تمام معناست.

ای چوپان! مرد خدا کسی است که در راه دوست از همه چیزش بگذرد؛ چنان که ابراهیم خلیل الرحمان این گونه بود. در عید قربان راز و رمزی بسیار نهفته است و اینها گوشه ای از اسرار آن فریضه دینی دین مبین اسلام است که در روز عید قربان مسلمانان عالم در سرتاسر گیتی و از جمله در پایان حج در منا انجام می دهند.



با هم بخندیم

■ خشت خام

پیری آینه از جوانی خواست / تا که رخسار خود در آن ببند
خشت خامی جوان به دستش داد / کاندرا آن روی خود عیان

بیند

پیر گفتا به خشت خام کسی / سبالت و ریش را چه سان ببند؟
نوجوان گفت این مثل ز قدیم / نشیدی که می توان ببند
آن چه در آینه جوان ببند / پیر در خشت خام آن ببند.

■ دارایی اندک

درویش گرسنه ای را پرسیدند: «اشتها داری؟»
گفت: «من بیچاره در دنیا همین یک متاع را دارم و بس.»
کلیات عبید

■ رسیدن به کمال

روزی عبدالملک بن مروان به شخصی گفت: «من چنان
شده ام که هرگاه کار نیکی انجام می دهم، به آن شاد
نمی شوم و چون مرتکب شری می شوم، از آن بدم نمی آید.»
مرد گفت: «اکنون دل مردگی تو به حد کمال رسیده.»

ابن الطقطقی؛ تاریخ فخری



■ بخل زیاد

شخصی «ابوالاسود» را دید که رطب می خورد. یک دانه رطب از دست او بر زمین افتاد. آن شخص پیش دستی کرد تا آن را بپايد. ابوالاسود به سرعت خرما را برداشت و گفت: «نمی گذارم خرما را شیطان بخورد.»
مرد گفت: «به خدا برای شیطان که سهل است، اگر جبرئیل، میکائیل و اسرافیل هم از آسمان نازل شود، نمی گذاری که بخورند.»

زهرالربیع

■ تواضع

شخصی به دوستش گفت: «مردم گمان می کنند من ریاکارم در حالی که دیروز روزه داشتم و امروز نیز روزه دارم و به هیچ کس هم نگفتم.»
کشکول طبسی

■ مداحی به جا

از عارفی پرسیدند: «چرا گرسنگی و گرسنگان را مدح می گویی؟ در گرسنگی چه دیده ای؟»
گفت: «اگر فرعون هم گرسنه بود، هرگز نمی گفت من خدا هستم.»
تذکره الاولیای عطار

■ تجهیزات شاهنشاه

روز هفتم ماه که شاه به قصر فیروزه می رفت، چند نفر سرباز که حراست آن جا را می کنند، دیده بودند. بدون مقدمه فرموده بودند اگر کسی بیاید و بخواهد اسباب این جا را ببرد و این سربازها هم مجبور به دفاع و تیراندازی شوند، آیا از عهده برمی آیند؟ حکم شده بود آن ها را حاضر کرده بودند. اولاً تفنگ رانمی توانستند پُر کنند. ثانیاً تفنگ ها خالی نمی شد! اگر هم می شد به نشانه نمی خورد.
خاطرات اعتمادالسلطنه

■ تبخراستاد

کسی نزد «ابن سیرین» آمد و گفت: «خواب دیدم که خون بسیاری از بینی من رفت.»
گفت: «مال بسیار از دست تو می رود.» دیگری گفت: «خواب دیدم که خون بسیاری از بینی من آمد.» گفت: «تو مال بسیار به دست می آوری.»
شاگردان گفتند: «استاد هر دو یک خواب دیده اند؛ چرا تعبیر متناقض بود؟»
گفت: «خون در علم تعبیر، مال و سرمایه است. اولی گفت خون رفت، گفتم مال از دستت می رود. دومی گفت خون آمد، گفتم مال به دستت می آید.»
لطائف الطوائف: صفی



رشته‌ی هنرستان

نی متالوژی

اهمیت مواد ریخته‌گری در پیشرفت روز افزون صنایع و تکنولوژی امروزه بیش از پیش آشکار شده است. ذوب فلزات و ریخته‌گری به معنی علم فن شکل دادن فلزات و آلیاژها از طریق ذوب فلز و ریختن مواد مذاب در قالب می باشند.

هنرجویان این رشته در طی تحصیلاتشان در هنرستان با موارد زیر آشنا خواهند شد:

ساخت قطعاتی که شکل های داخلی و خارجی پیچیده ای داشته باشد و با ماشین ها و ابزارهای موجود، ساخت آن ها مشکل باشد یا امکان پذیر نباشد مانند قطعات مختلف و هواپیماها، کشتی ها، ماشین ها، سیلندر ها، توربین ها، پمپ ها و هزاران قطعه دیگر.

۱- آشنایی با ساخت قطعات بزرگ با آلیاژهای مختلف

۲- آشنایی با انواع مواد و کوره های ذوب فلزات

۳- آشنایی با انواع مواد نسوز

۴- آشنایی با انواع روش های ریخته‌گری و قالب گیری

توانمندی های دانش آموختگان رشته متالوژی

- اپراتوری کوره زمینی و کوره دوار
- ترسیم نقشه های مدل و قالب های مقدماتی
- ریخته‌گری فلزات غیر آهنی و چدن ریزی
- انجام آزمایشات مربوطه صنعت متالوژی
- ساخت مدل های چوبی و فلزی ساده

منبع: کتابچه معرفی رشته‌های هنرستان آموزش و پرورش

بهداشت و سلامت

چاقی باعث افت

شنوایی در نوجوانان می شود

نتایج تحقیقات جدید نشان می دهد چاقی باعث افت شنوایی در نوجوانان می شود. به گزارش نشریه اینترنتی نوجوان ها به نقل از پایگاه اینترنتی نیویورک تایمز، نتایج تحقیقات پیشین نشان داده بود که چاقی با بیماری های قلبی و عروقی در نوجوانان ارتباط دارد ولی این اولین بار است که ارتباط بین چاقی و افت شنوایی در نوجوانان فاش شده است. تحقیقات انجام شده توسط دانشمندان دانشگاه کلمبیا در نیویورک روی ۱۴۸۸ دختر و پسر بین ۱۲ تا ۱۹ سال نشان داد چاقی باعث افت شنوایی در نوجوانان می شود. هنوز دلیل ارتباط بین چاقی و افت شنوایی در نوجوانان شناخته شده نیست ولی دانشمندان معتقدند احتمالاً التهاب ناشی از چاقی در سیستم شنوایی می تواند دلیل این امر باشد. دکتر آنیل لالوانی متخصص گوش، حلق و بینی و رهبر این تحقیقات می گوید: مداخله سریع و به موقع می تواند مانع تشدید افت شنوایی در نوجوانان شود. وی می گوید: نتایج این تحقیق دلیل دیگری برای ضرورت جلوگیری از چاقی در نوجوانان ارائه می دهد.

خبر نوجوان

دخترانه

پیدايت نيست... شايد هم برعكس! شايد هم هيچ كس پيدا نيست. در افق «نيستي» در عين «هستي» محوشده ايم شايد...

تصور كن بي هواكسي يك بغل ياسمن بريزد رويت. وقتي با بچه ها بازی می کنم همچین حسی دارم. می خواهم بچه بمانم؛ گل بازی کنم؛ از ته دل بخندم؛ برای لواشک جیغ بکشم؛ آسیاب نور بچرخانم و بنشینم به تماشای نور سپید حاصل و بایستم به چرخاندن هفت رنگ. بسازم و خراب کنم و باکم نباشد. دل و جگر اسباب بازی هایم را یک در میان در بیاورم و تشریح شان کنم. من، هیچ دختر بچه ای را ندیدم که جلو پسر ها و ابد هدا! کاش بگذارند بچه بمانم و خانمی کنم؛ که داد بزنم: دخترا با دخترا! پسرا با پسرا. که کارهای قشنگ دخترانه کنم و ظرافت بی نظیرم را به فریادهای مسخره ی فمینیستی نفروشم. که داد بزنم بر سر کسی که ظلم کرده. که ناگهان اشک بریزم! که «پیامبر» نگاهم کند. که عشقم این باشد زودتر

سلام کنم. که ظرفیت تکیه بزند به بی نهایت و غم نباشد از بزرگ شدن روح؛ که باور کنم زندگی را؛ که باور نکنم نابودی را؛ که ایمان بیاورم به مرگ... کاش بگذارند دختر بچه بمانم!

فقط یک دختر بچه، نزدیک شب های قدر، آسمان و بلاکش را ستاره باران می کند. نجوم، هم خانواده ی من است... می دانی که! من نجوم را به اندازه ی تو دوست ندارم؛ ولی دوستش دارم. آن قدر که ستاره را بفهمم. از محدود علمی است که تحقیقات آکادمیک اش هم به طرز شگفت آوری رمانتیک است. یا این طور بگویم: تحقیقات آکادمیک اش هم بی حس نیست به نگاه من. خیلی ها علوم را این گونه می بینند. یارب یک عرفتک... و زمین و زمان را آیت الله می بینند. نگاه به چهره ی عالم هم، می دانی که، ثواب دارد. آن خیلی ها از هر نگاه شان، یک آسمان فرشته می بارد و ثواب نگاه را جمع می کنند. هوس کردم یک روز، یک دل سیر چشم بدوزم به نگاهت. هوس کردم بینم نگاه های فرشته باران

«زهر» بشود. اما «زری» را هزاران بار و یل میلیون ها بار ترجیح می دهم به عروسک های دست ساخته ی بعضی نویسندگان خود روشن فکر پندار. که «زری» هیچ گاه نخواست یوسف باشد؛ گرچه شاید می توانست! هیچ گاه نخواست با یوسف بجنگد؛ گرچه عقایدش و نگاهش و سلیقه اش متفاوت بود با او؛ «زری» می خواست با یوسفش «زندگی» کند. برخی «زری های» روزگار ما زندگی را با جنگ، با کار مردانه، با آزار دادن خود، با خیلی چیزهای دیگر اشتباه گرفته اند.

دیروزها کسی مرا گفت که انگار بیش تر پسر تا دختر. یاسمن... نگرانم. نکند درست بگوید و راست بگوید و من میان همه ی دغدغه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ام، دخترانگی ام را گم کرده باشم؟ نکند نگاهم به زندگی، مردانه شده باشد؟ نکند احساس دخترانه ام زیر تمام مقاله هایی که می خوانم و باید بخوانم، پشت دیوار کتاب های فلسفه و اعتقاد، جا مانده باشد؟ «سیمین دانشور» سوو شون

را نوشت تا قهرمان ایرانی را به تصویر بکشد. شرم نکرد از خصیصه های قهرمان ایرانی. به لحن نرم و قاطعی ستود این خصایص را. من از سیمین هایی که آخر شان دانشور دارند، خوشم می آید؛ به خاطر همین خصایص زیبا. «زری»، صداقت عمیق دخترانه اش را به رخ می کشد با نگرانی هایش. می داند قرار است گل خانه اش باشد. تا آخر هم «گل» باقی می ماند. گل هایی که در مرام مایند، گرچه زود می رنجند، اما صبر دارند. این روزها هوس یک رمان دخترانه داشتم. رمانی که در آن مجبور نباشم مردانه ببندیشم. دوست تر می داشتم که احساسات دخترانه ام در واژه های یک کتاب خوب، جریان یابد؛ جریانی درست و زیبا. گرچه واقعیت زنی «عزت الدوله» نام، غصه دارم می کرد و می کند. آدمی که مذهب را قاطی بازی های کثیف و مسخره ی خود کرده است؛ ولی «عزت الدوله» همه ی واقعیت نیست. زری و یوسف اگر مسلمان تر می نمودند یا بودند، هیچ ضربه ای به

من یک دخترم

چگونه اند. هوس کرده ام بینم... بینم آدمی که ستاره های شب های قدر را فهم می کند، چگونه است. دیروز برادرم می گفت شاید بشود از نظر فیزیکی هم بررسی کرد و چندین باره کشف کرد که شب های قدر برترند از هزار ماه. با ستاره هایی که تو در «خمیازه های همیشه ات» صدای شان کرده ای، می شود راه را پیدا کرد. خوش حالم که دوست دارم. به گمانم خیلی سخت می گذشت اگر نمی توانستم دوست بدارم و می دیدم که چه قدر دوست داشتنی هستی و چه قدر دخترانه زندگی می کنی؛ بی شک از صمیم قلب، حسرت می کشیدم. دوست داشتن، خودش یک مهارت و وصف نشدنی است. هنر متعالی است. نداشتن این هنر، گاهی آدم را از وادی انسانیت می اندازد پایین. حتی جویری که به سختی می توانی خودت را پیدا کنی...

«سوو شون» تمام شد و کامل نشد. دلم هنوز هم

یک عدد «زری» می خواهد که بنشینم و همه ی دغدغه هایش را جاری کنم تو ی رگ هایم. یک قصه ی ناب زنانه برایم بگوید. در سوو شون «زری» قرار نیست در کارهای مردانه رقابت کند با «یوسفش» و قرار است زن باشد و هم زمان قهرمان داستان باشد. قرار است به رخ بکشد صبر نرم کشدارش را؛ دیوار طاقتش را، نگاه ظریفش را. قرار است «خسرواش» مرد بار بیاید و مینا و مرجانش دخترانگی کنند. قرار است هر کس نقش خودش را خوب بازی کند. سیمین دانشور هم، نقشش را قشنگ بازی کرده. سیمین دانشور، قرار نیست و نبوده که جلال آل احمد باشد. این را خوب فهم کرده و یک رمان نجیب زنانه نوشته است. روایت قوی و استوار زنانه ای که «سوو شون» را تبدیل کرده به یک «اثر» و یک «اثر» خوب یا خیلی خوب و البته که در مرام نویسندگی ما، «زری» هنوز مانده تا

فکر روشن شان وارد نمی شد. همین جاست که البته این رمان، لنگ می زند. چرا «زری» و «یوسف» این گونه می اندیشند؟ این سؤالی است که خواننده به حق می پرسد و دلیل درستی برایش پیدا نمی کند. منبع فکری «زری» کجاست؟ آیا خانواده اش؟ آیا همسرش؟ آیا کتاب هایی که خوانده؟ بگذریم... خود «زری» را می گفتم. احساسات دست نخورده و افکار پاک «زری» شبیه دخترهاست بیش تر تا «زن ها». زری به شدت نوجوان است و شاید به همین خاطر دوست داشتنی؛ حتی دوست داشتنی تر از «یوسف»... شاید سر همین است که این قدر دلم می خواهد دختر بچه بمانم. نه برای آن که کسانی دوستم بدارند؛ بلکه برای آن که دوست داشتنی باشم. چیزی شبیه آن چه تو هستی... این قصه سردراز دارد... سردرازی که من مرد کامل کردنش نیستم. من یک دخترم!

جاده‌ی بهشت



کی سردشه؟!

همیشه توی صبحگاه شعرهای مختلفی می خواندیم؛ مثلاً می گفتیم: «کی خسته است؟ دشمن... روحیه عالیه... ایمان قویه...»

یک روز سرد از بلندگوی گردان اعلام شد: «برادران جلوی تدارکات جمع شوید و پتو بگیرید!»

بچه‌ها جمع شدند. فرمانده‌ی گردان با صدای بلند گفت: «کی سردشه؟» همه داد زدند: «دشمن!»

فرمانده بلافاصله گفت: «احسنت، احسنت...! معلومه هیچ کدام از شما سردتان نیست. بفرمایید بروید که پتویی نداریم به شما بدهیم.»

داد همه به آسمان رفت. البته فرمانده با ما شوخی کرده بود.

عراقی‌های ترسو

یک بار عراقی‌ها با چند تانک به خط ما حمله کردند. ما جزیاری خدا هیچی نداشتیم. مهمات مان تمام شده بود و دست خالی بودیم. در همان هنگام یکی از بچه‌ها در گوش فرمانده حرفی زد، بعد دوید و داد زد: «برای من یک قابلمه‌ی بزرگ و کفگیر بیاورید!»

از حرفش تعجب کردیم. او می‌خواست چه کند؟ بچه‌ها رفتند و یک قابلمه‌ی بزرگ و کفگیر گیر آوردند. آن برادر بسیجی شروع کرد به نواختن. شاید باورتان نشود؛ اما خیلی زود عراقی‌ها به وحشت افتادند؛ چراکه فکر می‌کردند توپخانه‌ی ما شروع به کار کرده است. بعد هم پا به فرار گذاشتند.



❖ قنّاسه چی ما

قنّاسه، اسم تفنگ دوربین داره که نشانه‌اش خیلی دقیقه. مادر جبهه یک قنّاسه چی داشتیم که به زبان عربی وارد بود. او اشک عراقی‌ها را درآورده بود. سنگ‌های ما به سنگ‌های آن‌ها نزدیک بود و به راحتی صدای هم دیگر را می‌شنیدیم. یک بار قنّاسه چی به عربی داد زد: «ماجد کجاست؟» سرباز عراقی که اسمش ماجد بود، سرش را بالا آورد به خیال این که یک عراقی صدایش می‌کند. داد زد: «منم!» قنّاسه چی ما هم به حسابش رسید. بعد از ساعتی داد زد: «آهای یاسر کجایی؟» یک عراقی دیگر هم سرش را بالا آورد و شکار شد. بالاخره یکی از عراقی‌ها که اسمش جاسم بود به کلک قنّاسه چی پی برد. یک دفعه داد زد: «حسین کیه؟ منم جاسم!» کسی به او جواب نداد. سرش را بالا آورد. دید ایرانی‌ها به این راحتی گول نمی‌خورند. رفت توی لاک خودش؛ اما قنّاسه چی چند لحظه بعد از فرصت استفاده کرد و گفت: «حسین منم!» عراقی هیجان زده شد و سرپلند کرد؛ اما قنّاسه چی به او امان نداد...

❖ گربه‌ی صدام

یکی از بچه‌های شوخ دوید توی سنگر ما و داد زد: «من همین الان بایه گربه‌ی بعثی حرف زدم.» بچه‌ها پرسیدند: «چه جو‌ری؟ گربه که حرف نمی‌زنه! تازه از کجا فهمیدی بعثیه؟» او گفت: «آخه دیدم قیافه‌اش شبیه صدامه، سبیل‌های کلفتی داره، بالای سنگردشمن ایستاده، داد می‌زنه میومیا!»

این یک نفر

ابن سکیت معلمی

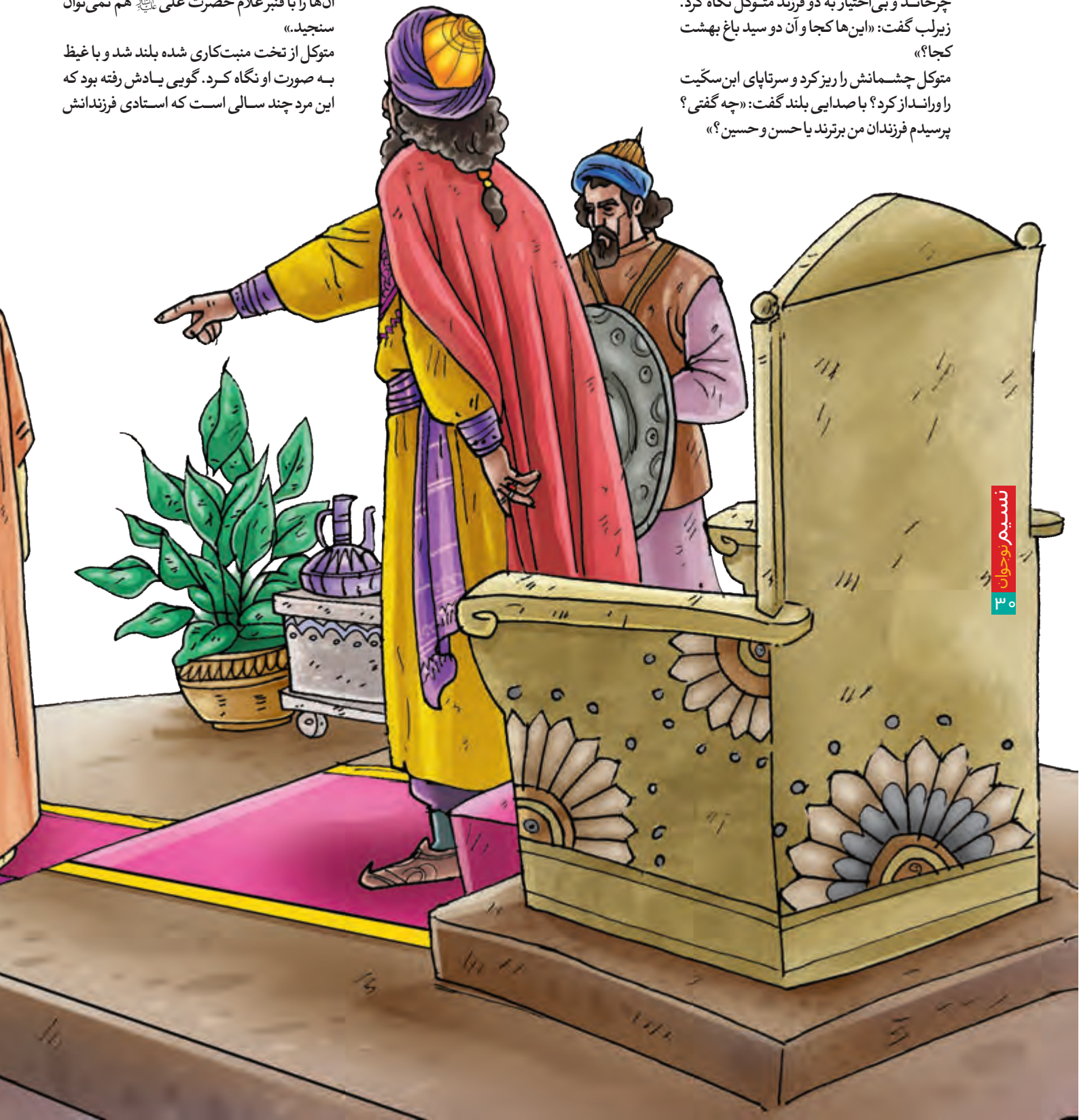
نوگل باغ بهشت اند قابل مقایسه نیستند. فرزندان تو کجا و آن دو نور چشم دیده‌ی مصطفی کجا؟ آن‌ها را با قنبر غلام حضرت علی علیه السلام هم نمی‌توان سنجید.

متوکل از تخت منبت‌کاری شده بلند شد و با غیظ به صورت او نگاه کرد. گویی یادش رفته بود که ابن مرد چند سالی است که استادی فرزندان

ابن سکیت این بار با لحنی محکم جواب داد: «فرزندان تو با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که دو

چشمان سیاه و نافذش پراز اشک شد. یاد پیامبر و فرزندان پاکش جنگ به دلش انداخت. سری چرخاند و بی اختیار به دو فرزند متوکل نگاه کرد. زیر لب گفت: «این‌ها کجا و آن دو سید باغ بهشت کجا؟»

متوکل چشمانش را ریز کرد و سرتاپای ابن سکیت را ورنده‌از کرد؟ با صدایی بلند گفت: «چه گفتی؟ پرسیدم فرزندان من برترند یا حسن و حسین؟»



درکنار حادّثه‌ها

(یعنی بسیار سکوت‌کننده) می‌گفتند و فرزندش نیز به «ابن سکیت» (یعنی فرزند سکوت‌کننده) معروف شد.

می‌گویند اسحاق در سفری که به حج مشرف شده بود، از خدا خواست تا مزد زحمت‌هایش را در استادی فرزندش بدهد. خدای بزرگ نیز دعای او را مستجاب کرد.

ابن سکیت از کودکی به علم‌آموزی پرداخت و در رشته‌های نحو، لغت، شعر، روایت، علوم قرآنی و حتی ستاره‌شناسی و گیاه‌شناسی به جایگاه بالایی رسید.

او گاهی وقت‌ها به صحرا، کنار اعراب باده‌نشین می‌رفت و با دقت در گفتار آن‌ها معارف و علوم عربی خود را کامل می‌کرد. ابویوسف در کنار علم‌آموزی به کمک پدر می‌شتافت؛ در واقع هم درس می‌خواند و هم درس می‌داد و شاگردان زیادی داشت.

او در کنار کسب علم و تربیت شاگردان زیاد و تألیف کتاب‌های باارزش، از علوم شیعی نیز غافل نبود؛ برای همین خیلی از مواقع رازند امام جواد (علیه السلام) و امام هادی (علیه السلام) به سر می‌برد و از نور وجود ایشان لذت می‌برد.

کم‌کم خبر شهرت ابن سکیت در دانش آن زمان به دربار متوکل رسید. خلیفه از او دعوت کرد تا استادی دو فرزندش «معتز» و «مؤید» را بر عهده بگیرد. ابن سکیت با تردید این دعوت را پذیرفت. او با حفظ این راز که از دوست‌داران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش است، قدم به دربار متوکل گذاشت؛ اما وقتی متوکل از او پرسید: «آیا فرزندان من بهترند یا پسران امام (علیه السلام)؟» با جرئت تمام پاسخی دندان‌شکن داد و شاهد شیرین شهادت را با شادی نوشید. شاید این شعر را برای لحظه‌ی شهادتش گفته بود:

«چون دل‌ها را یأس و نومیدی فراگیرد و سینه‌ها وسیع شود و ناملایمات در میان دل‌ها جای گیرد و دانشمندان چاره‌جویی ندانند و برای کشف زیان‌ها راهی نیابند، در آن هنگام خدای دانای مهربان البته فریادرسی می‌کند و در عین ناامیدی، امیدوار می‌سازد؛ زیرا وقتی حادثه‌ها و تلخی‌ها به بی‌نهایت رسند، گشایش از راه می‌رسد.»

منابع:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)؛ الکافی، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۲، ص ۵۰۹، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۲. پایگاه اطلاع‌رسانی آستان مقدس قم.
۳. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه: HAWZAH.net.

حتماً شما هم می‌دانید که دعای پدر و مادر برای فرزند چه قدر اثر دارد و او را به جاهایی می‌رساند که فکرش را هم نمی‌کند.

«ابن سکیت» یا همان «یعقوب بن اسحاق اهوازی» یکی از این افراد است. شیعه‌ی ایرانی الاصل و یار باوفای امام جواد (علیه السلام) و امام هادی (علیه السلام) که نه فقط با دعای پدر، بلکه با تلاش و کوشش زیاد خود به استادی در علم ادبیات عرب رسید. او در سال ۱۸۶ هجری قمری در شهر «دورق» یکی از مراکز علمی و فرهنگی کهن ایران به دنیا آمد. البته بعضی محل تولدش را بغداد گفته‌اند. نام او را یعقوب گذاشتند و بعدها او را با لقب ابویوسف می‌شناختند. پدرش «اسحاق» مردی درستکار و در علم ادبیات عرب، استاد بود. او آدم دانی بود؛ اما تا نیاز به سخن گفتن نبود سخن نمی‌گفت؛ به همین دلیل به او «سکیت

را بر عهده دارد. انگشت اشاره‌اش را بالا گرفت. یاقوت سرخ انگشتی‌اش درخشید. جلاد چند قدمی جلو آمد و به لب‌های متوکل چشم دوخت. متوکل سری چرخاند و در حالی که گوش‌هایش سرخ شده بود، فریاد کشید: «زبان‌ش را از حلقومش بکشید بیرون. آن هم از پشت سر...»

لحظه‌ی شهادت برایش چه قدر شیرین و خواستنی بود؛ چون فقط به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فکر می‌کرد و دو نوگل باغ بهشت که جان‌ش را فدای‌شان کرده بود.



زنگ ورزش

مردی موقع عبور از کنار دریاچه‌ای متوجه سرو صدای مردی که در آب افتاده و دست و پا می‌زد، شد. پرسید: «چرا داد می‌کشی؟»

جواب داد: «شنا بلد نیستیم!»
گفت: «من هم بلد نیستیم، اما مثل تو داد و بی‌داد نمی‌کنیم!»
با شنیدن این لطیفه لبخند می‌زنی و به ادامه‌ی صحبت‌های شیرین معلم ورزش‌تان گوش می‌سپاری که ادامه می‌دهد:
«دین اسلام آموختن شنا را مورد تأکید قرار داده است؛ همان‌طور که ایرانیان در قدیم اصرار داشتند خردسالان‌شان این مهارت را به خوبی بیاموزند و به کار ببرند.»

امروزه شنا به عنوان رشته‌ای ورزشی و جهانی مورد توجه علاقه‌مندان بسیاری در گوشه و کنار جهان است. این رشته‌ی ورزشی به چهار شکل شنای کراال (آزاد)، شنای پشت، شنای قورباغه و شنای پروانه انجام می‌شود. فقط در رشته‌ی کراال است که شناگران می‌توانند به هر روشی که می‌خواهند به جلو بروند.

استخرهای قانونی انجام مسابقه، ۵۰ متر طول دارد و به ۸ نفر اجازه می‌دهد تا هم‌زمان برای زودتر رسیدن به خط پایان با هم به رقابت بپردازند.

راستی، شنا کردن در رودخانه‌ها، آبگیرها و ساحل دریا که آبی عمیق دارند حتماً باید با حضور نجات‌غریق باشد تا خدای نکرده خطر خفگی پیش نیاید.»



مسابقه

یک گورخر با یک الاغ مسابقه می دهد.
گورخر برنده می شود. الاغ به او می گوید:
«قبول نیست. تو لباس ورزشی داشتی.»



ادبیات

پدر به دخترش گفت: «هیچ وقت نگو
خوردم، بگو صرف کردم و هیچ وقت هم نگو
آمد، بگو تشریف آورد.»
بعد از چند لحظه صدای آخ آخ دخترکوچولو
از حیاط آمد. پدرش گفت: «چی شده؟»
دختر جواب داد: «هیچی بابا! زمین صرف
کردم از دستم خون تشریف آورد.»



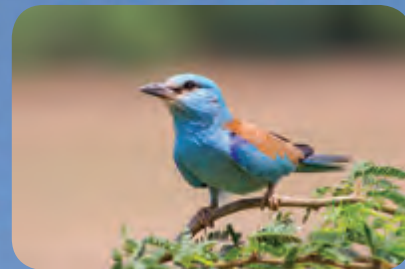
زنگ انشا

معلم از دانش آموزان خواست که انشایی درباره ی
مسابقه ی فوتبال بنویسند. همه مشغول نوشتن شدند جز
یک نفر. معلم پرسید: «تو چرا نمی نویسی؟»
دانش آموز جواب داد: «نوشته ام.»
معلم دفتر او را نگاه کرد. نوشته بود: «به علت بارندگی،
فوتبال برگزار نخواهد شد.»

دسته‌های مختلفی از پرندگان در آسمان پرواز می‌کنند و هر کدام ویژگی‌های منحصر به فردی دارند. پرندگان به مانند انسان‌ها رکوردهای خاصی را در اختیار دارند؛ که در کتاب رکوردهای گینس ثبت شده است. این رکوردها گاهی جالب و گاهی عجیب هستند. دانستن برخی از رکوردهای جالب و شگفت‌انگیز خالی از لطف نخواهد بود.

هفت پرنده‌ای





که گینسی شدند



شگفت انگیزی می توانند تا عمق پانصد متری از اقیانوس ها پایین بروند.

بلند پروازترین

کرکس بلند پروازترین پرندهی دنیاست، البته کرکس ها به تیزپروازی، دوربینی و درازی عمر نیز معروف اند. کرکس ها در همه ی قاره ها یافت می شوند به جز در اقیانوسیه و جنوبگان. این پرنده می تواند تا ارتفاع ۱۱۲۷۴ متری از زمین پرواز کند.

قدیمی ترین گونه ی پرندگان زنده

معمولاً با شنیدن کلمه ی ابتدایی ترین به یاد موجوداتی می افتم که چهره ی به مانند دایناسورها داشته باشند؛ اما در میان پرندگان «هواترین» قدیمی ترین گونه ی پرنده ای است که هنوز هم روی زمین زندگی می کند. «هواترین» دارای چهره ای به مانند دایناسورهاست و نکته ی جالب در مورد آن این است که دستگاه گوارشی به مانند گاوها دارد.

سریع ترین پرنده

در هوا، قوش تیزپر (peregrine falcon) مسابقه ی سرعت را می برد. این پرنده هنگامی که به سوی طعمه شیرجه می رود به سرعت ۸۸۵ تا ۴۳۴۵ کیلومتر می رسد.

«عقاب هارپی» هم چنین توانایی کشتن حیوانات بزرگی مانند میمون را نیز دارد.

کوچک ترین پرنده

از دل جنگل های کوبا پرنده ای به نام «هامنگبرد» بیرون آمده که سال هاست رکورد کوچک ترین پرنده ی دنیا را در اختیار دارد. این پرنده تنها دو سانتی متر طول دارد و به راحتی روی شاخه ای به باریکی مداد زندگی می کند. از جمله نکته ی جالب در مورد این پرنده رکورد بال زدن آن در ثانیه است. این پرنده توانایی آن را دارد که هشتاد بار در ثانیه بال های خود را تکان دهد. این پرنده با توجه به جثه ی کوچکی که دارد خیلی کم شکار می شود و معمولاً به عنوان دوست تمام پرنده ها شناخته می شود.

عمیق ترین شناگر

پنگوئن ها به خاطر ظاهری که مشابه با انسان ها در خارج از آب دارند؛ و البته سبک بامزه ی راه رفتن شان بسیار محبوب هستند. این پرنده ها در آب کمی متفاوت اند؛ زیرا برخلاف انسان ها توانایی های بسیار عجیبی دارند. بیش ترین عمقی که انسان ها توانسته اند بدون دستگاه به آن برسند بیش از هفتاد متر نیست؛ ولی پنگوئن ها به طور

بدل کارترین پرنده

بدل کاری با هواپیما را حتما دیده اید که در طی آن خلبان پروازهای حیرت آوری انجام می دهد؛ و چندین بار با جانش بازی می کند؛ اما شاید این نکته را ندانید که تمام این کارها از روی پرنده ای به نام «رولر اوپایی» گرفته شده است. این پرنده به عنوان بدل کارترین پرنده ی دنیا شناخته می شود. حرکات جالب این پرنده از دورهای سیصد و شصت درجه در حال پرواز تشکیل می شود. هم چنین در جنگل سعی می کند با سرعت از میان شاخه های درختان عبور کند. این پرنده قادر است هر مانور خاص و خطرناکی را انجام دهد.

قوی ترین پرنده

با توجه به این که پرنده های قدرت مند بسیاری در دنیا زندگی می کنند؛ اما «عقاب هارپی» لقب قوی ترین را به خود اختصاص داده است. این عقاب اهل آمریکای جنوبی بوده و در سن بلوغ نزدیک به ده کیلوگرم وزن دارد. این عقاب می تواند فشاری معادل با دویست کیلوگرم بر مترمربع را با پنجه هایش وارد کند. این نیرو به تنهایی می تواند بازوی انسان را مانند چوب خشک، خرد کند.

آخرین منزل وحی

نشانه است و رسول گرامی اسلام، دست روی چهره ی خوب و شایسته ای گذاشته است. **علی**، برگزیده ی **محمد** نیست، بلکه منتخب خداست و پیامبر فقط ابلاغ گر پیام الهی نسبت به امامت اوست.

غدير، کاشتن بذر ولایت در جان هاست. **غدير**، نشان دادن خورشید به گرفتاران ظلمت هاست.

غدير، روز تکمیل دین و اتمام نعمت است. **غدير**، «عید الله الاکبر» است. عید آل محمد، عید هواداران حق و وفاداران به پیامبر.

غدير، عید عدالت و رهبری است، عید انسانیت و کمال طلبی است، عید شعله افکنی براندیشه ها، عید امید آفرینی در دل هاست.

غدير، روز بشریت و روز «انسان» است. **غدير**، تدویم «رسالت محمد» در «ولایت علی» است.

غدير، عید «پیمان» و «میثاق» و «عهد» است.

۱. محدثی، جواد، قطعات، ص ۱۲۱.

چه عشق های سوزان که شرمندگی از تورا تا آن سوی وصال، پاس خواهند داشت.

ای خدای غدير! ما را که هواخواه دولت این روز بزرگیم، قطره ای از زلال او بنوشان.

عید پیمان

غدير علی، هنوز هم چشمه ای لبریز از آب حیات و دریای موج از کرامت هاست.

«**غدير**» دریایی از باور و بصیرت، در کویر حیرت و هامون ضلالت است، تا کام جان ها از آن سیراب شود.

«**غدير**»، یک «کتاب مبین» است، سندی برای تداوم خط «رسالت» در جلوه ی «امامت».

«**غدير**»، برای تشنگان، چشمه ی زلال هدایت است، و برای ره گم کردگان، صراطی است که به «سنت پیامبر» منتهی می شود.

غدير، عید ولایت است. و... «**غدير علی**»، هنوز هم چشمه ای لبریز از «آب حیات» و دریایی موج از فضایل است.

«**غدير**»، روز اکمال دین و اتمام نعمت بود. «**غدير**» برنامه ای الهی برای حیرت زدایی از اذهان و اعمال امت، در افاق های آینده ی تاریخ بود.

«**غدير**»، تداوم خط رسالت، در آینده ی «امامت» است.

پس... «عاشورا» یا «امامت» پیوند دارد، و «**غدير**» با «کربلا» پیوسته است.

اگر امت «**غدير**» ها را پاس بدارند. «عاشورا» های مظلومیت و کربلاهای خون و شهادت پیش نمی آید و خورشید امامت، در محاق خلافت قرار نمی گیرد.

امت بی امام، رمه ی بی چوپان است و گله ی بی شبان و راه بی علامت و... شب بی چراغ، کشتی بی ناخدا، دشت بی چشمه، و... قناعت خشکیده و بی آب!....

ره شناس تراز «مولود کعبه» کیست؟ و قاطع تراز «ابوتراب» و پسندیده تراز «مرتضی» و والاتراز «علی» کدام است؟

علی علیه السلام، «**غدير خم**» را از دریای فضائش به موج

ای **غدير**! تورا خواندم و **علی** را خواستم، که توبهین بهانه ی دل برای گریز از نامتد معشوقی. هرگاه نام تو می آید، یاد او همه چیز را برهم می زند که تو آغشته ترین نام و آمیخته ترین جای با نام و یاد اویی.

غدير! فریاد مرا و اهل زمانه ی مرا بشنو و با آن جان جانان بگو که روزگار درازی است که بر کویر زندگانی ما قطره ای نباریده است؛ باران رحمت را از ما دریغ مدار!

قرن ها است که آرزومند لحظه ای از روزهایی هستیم که دارالحکومه ی تو، حجله ی بخت آن ها بود و با لب دهان تو، زیبایی را معاشقه می کردند. آن روزهای خوب، شب ها را به استقبال نمی رفتند تا لختی بیش تر، کنار تو باشند و تاریخ را به تسخیر تو آورند.



ای پناه مدینه، ولی نعمت کوفه، چراغ نجف! **علی** را که مکی ترین آیه ی خداست، تو شناساندی؛ ذوالفقارش را که خسته از خون های ناپاک بود، دست کشیدی و برق انداختی؛ نماز را قوام بخشیدی؛ پارسایی را نشانه دادی؛ محراب را که غرق در تارهای ناباوری و اندراس بود، رویدی، و دلدادگی را به سرد مزاجان بی حمیت، چهره نمایانندی. کلید خیبر در دست تو بود، چاه های مدینه راه به توداشتند، و چشمان تاریخ از حماسه ی تو مدهوش افتاده است.

ای آخرین منزل وحی! تورا تهنیت بگویم یا خویش را؟ تورا که خویش را بر نام او زدی، یا خود را که نسب از او بردیم و حس بدو باختیم، و به همین جرم نابخشودنی، زیر باران ظلم و ناجوانمردی، هر روز روح می فرساییم؟

ای آن خم که از توباده ها مستند! دیروز تورا درگوش ما زمزمه کردند؛ امروز تولدت را جشن می گیریم، و فردا سند **علی** خواهان. هنگام پرس و جوی فرشتگان در دادگاه محشری.

ای خرم از روی تو گلزار عمر! چه دریاها که از تو گسترده اند، چه رودخانه ها که از تو جاری اند، و



معرفی کتاب

حماسه‌های ۸ سال دفاع مقدس ماهنوز تمام نشده و هنوز حرف زیادی برای زدن باقی مانده است. شرح دلوری‌های رزمندگان اسلام چه در پشت خاکریزها و چه در دوران اسارت بسیار خواندنی است. شرح اینکه چگونه روح جنگ از نوجوانان و جوانان ما مردانی بلند همت با اراده‌هایی بزرگ می‌سازد بالاتر از مثنوی هفتاد من کاغذ است. خرمشهر که اشغال شد دغدغه همه شد آزادی این شهر و بالاخره عملیات بیت المقدس برای این منظور آغاز شد. متأسفانه بسیاری از جوانان ما در این عملیات به دست ارتش بعثی به اسارت در آمدند. خرمشهر فتح شد و این انفعال و سرخوردگی نظامیان صدام را در پی داشت و آنها که تاب این شکست را نداشتند اسرا را هم از انتقام خود بی نصیب نگذاشتند. آن بیست و سه نفر این‌ها بچه‌های ما نیستند! صدام با دیدن تصاویر اسرای نوجوان تصمیم گرفته بود که از حضور این نوجوانان

در جنگ استفاده ابزاری کند و جنگی تبلیغاتی علیه ایران به راه بیندازد.

ماجرای آن بیست و سه نفر به قلم یوسف احمد زاده درباره اسارت ۲۳ نفر از نوجوانان کرمانی ۱۳ تا ۱۶ ساله است. که در عملیات آزادسازی خرمشهر توسط ارتش بعث به اسارت در می‌آیند. نویسنده در این کتاب به شرح هشت ماه ابتدایی اسارت و اتفاقاتی که برای این گروه بیست و سه نفر افتاده از جمله ملاقات با صدام در کاخ ریاست جمهوری عراق افتاد پرداخته است. باقی سال‌های اسارت در رمادی، موصل و بین القفسین هنوز به رشته تحریر در نیامده است.

این برای عراقی‌ها در اوایل جنگ بسیار غریب بود که افرادی با این سن و سال در جنگ شرکت کنند. صدام با دیدن تصاویر اسرای نوجوان تصمیم گرفته بود که از حضور این نوجوانان در جنگ استفاده ابزاری کند و جنگی تبلیغاتی علیه ایران را به راه بی‌اندازد. یوسف

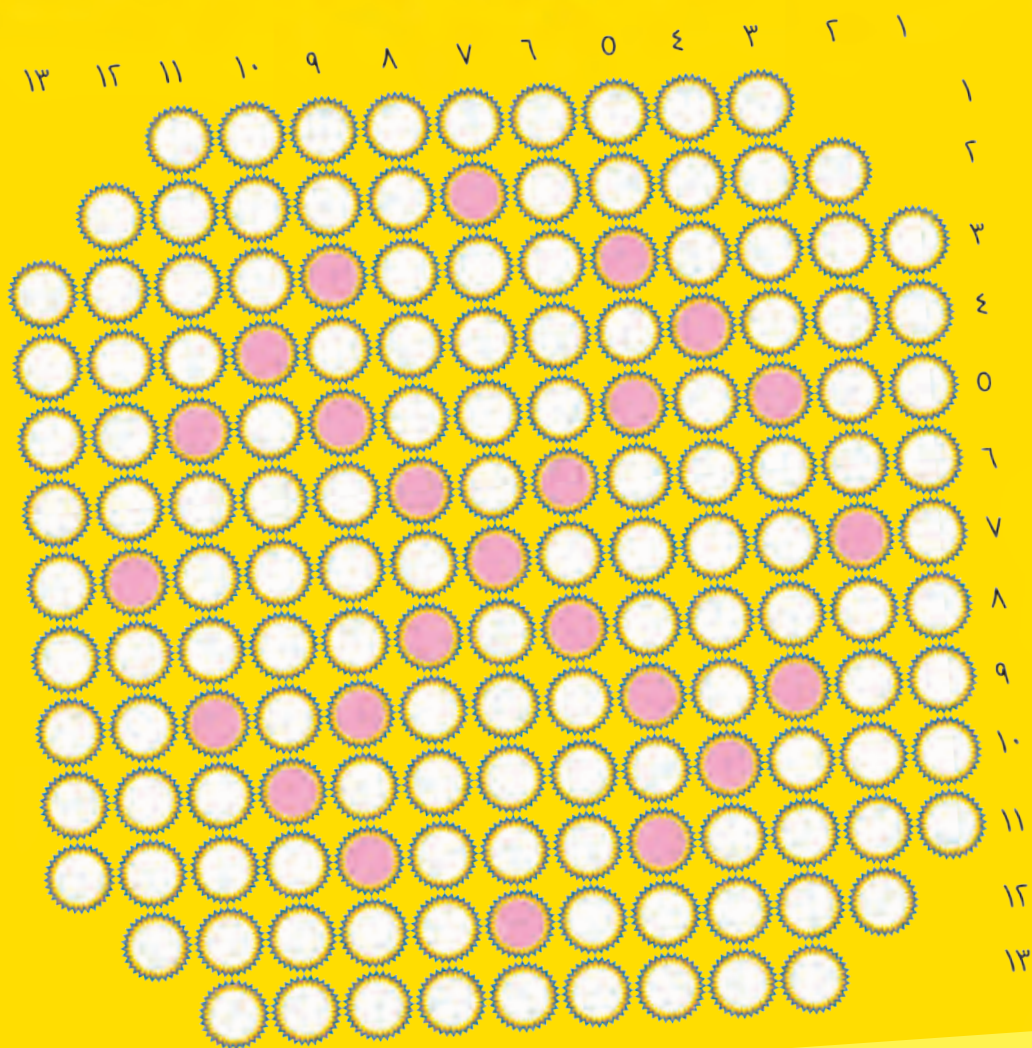
زاده در مورد جنگ روانی صدام حسین نوشته است: «دلیل این جنگ روانی هم این بود که عراقی‌ها در جریان عملیات بیت المقدس شکست سختی خورده بودند و قصد داشتند آن شکست را جبران کنند. صدام حسین پیش از این عملیات گفته بود که اگر ایران بتواند خرمشهر را آزاد کند من کلید بصره را به ایران تحویل خواهم داد. زمانی که بعثی‌ها خرمشهر را از دست دادند، این پروژه را برای فرار از شکست خود ترتیب دادند و در روزنامه‌های عراق اکاذیبی را به ما نسبت دادند».

در بخش اولین سیلی اسارت می‌خوانیم «مامور جدید از نفربر بالا آمد. به اکبر که بی‌رمق خوابیده بود و به حسن نگاهی انداخت. سیلی محکمی به صورت حسن زد. آمد به سمت من و بی سوال و جواب یک سیلی هم به من زد. پنجه‌ی سنگین سرباز عراقی در صورتم که نشست یک دفعه «اسارت» را تمام و کمال حس کردم. جای دیگری

آن بیست و سه نفر

از کتاب می‌خوانیم: «وقتی برای اولین بار در همه‌ی عمر دری را به رویت قفل کنند احساس غریبی به تودست می‌دهد. آن قفل انگار با تو حرف می‌زند. می‌گوید: عجالتا زندگی کردن برای تو قدغن است. حالا این پشت بمان تا تصمیمی برایت بگیرند. صداهای گوش‌خراشی که از بسته شدن لنگه‌های آهنی در و کشیده شدن دسته و چرخیدن قوسی قفل توی گیره‌ها درست می‌شود، همه، به یک کلیک ختم می‌شود و آن لحظه‌ای است که زندان‌بان قفل را میان دستانش بفشارد و زبانه‌های آن در هم برود و چفت شود. این کلیک کوچک یکی از صداهای ناامید کننده‌ای است که در این گنبد دوار می‌ماند. من هزاران بار این کلیک را شنیده‌ام. کتاب به ماجرای دیدار اسرا با صدام هم می‌پردازد جایی که صدام حسین از دیدن آنها متعجب می‌شود. وی به آنها می‌گوید آزادشان خواهد کرد تا بروند درس بخوانند و دکتر و مهندس بشوند و بعد از آن برایش نامه بنویسند. در آن جلسه صدام حسین به آنها می‌گوید اکنون باید در کلاس درس باشند نه در جبهه و اظهار می‌دارد کودکان دنیا کودکان ما هستند. اتفاقاً یوسف زاده نامه‌ای هم خطاب به صدام می‌نویسد و روسیاهی زغال را به او یادآوری می‌کند.





افقی:

۱- این مناسبت بسیار فرخنده را به شما تبریک می‌گوییم / ۲- کاملترین دین آسمانی - شهر عقب و گل و گلاب و قالی / ۳- نام دخترانه - رشد کردن - کسی همراه او نیست / ۴- وسیله و ابزار - ... و تمیز باش، پیش همه عزیز باش - گل ناامیدی / ۵- چیز - میوه تنبل - هنوز انگلیسی / ۶- کسی که حالش خوب و رو به راه نیست - ۱۵ مهراروز ... نام گذاری کرده اند / ۷- کسی که زبانش هنگام حرف زدن می‌گیرد - در آستانه آغاز این ماه حزن و اندوه اهل بیت قرار داریم / ۸- نشانه های روی صفحه رایانه - قرارگاه و محل وعده داده شده / ۹- شما به انگلیسی - به سیره و روش رسول خدا ﷺ گفته می‌شود - پسوند شباهت / ۱۰- محل بدون خطر - این عید با عظمت هم بر شما مبارک باشد - حمله کننده اینترنتی / ۱۱- پیامبر اکرم ﷺ اسوه چنین اخلاقی بودند - سربه راه و حرف شنو - پدر عربی / ۱۲- از نیروهای سه گانه مدافع کشور - فراهم و محیا شده / ۱۳- هفتم مهرروز بزرگداشت ... است.

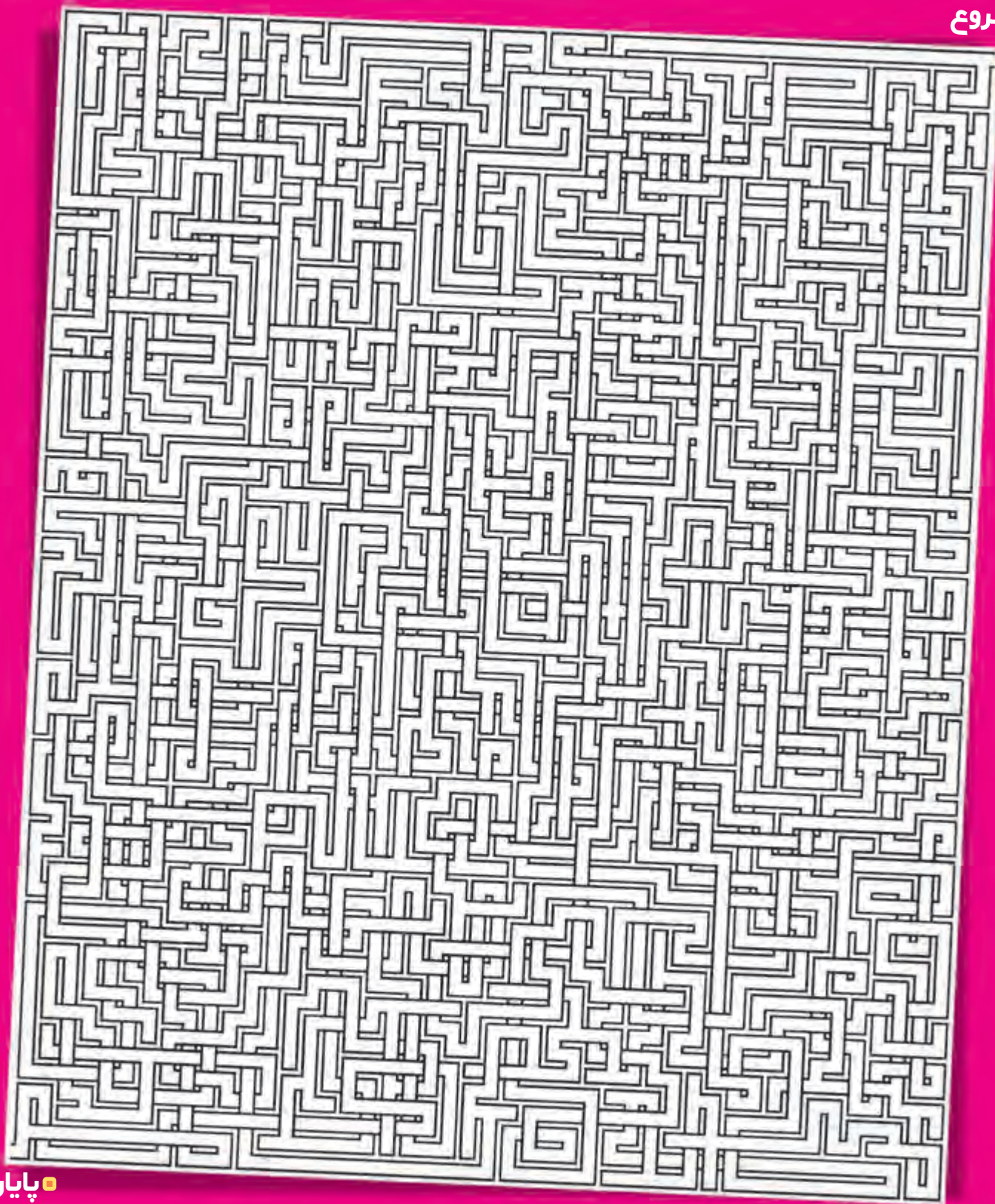
عمودی:

۱- هشتم مهرماه روز جهانی ... است / ۲- ۲۴ مهرروز پیوند ... و مربیان است - نماز هایی که هر روز می‌خوانیم / ۳- سختی و عذاب - با آب و باد و آتش «عناصر اربعه» را تشکیل می‌دهند - نهی از کوشیدن / ۴- «یک لا» خودمانی - هشتم مهرروز بزرگداشت این شاعر پر آوازه ایرانی است - قرض و دین / ۵- «بله» ی روسی - همراه «چین» می‌آید - قلب قرآن کریم / ۶- اندوهگین و حزن آور - واگیر کردن / ۷- فرشته زمینی که همه ما باید قدرش را بدانیم - با آن نخ می‌ریسند / ۸- هم معنی بگو مگو کردن - مکانی وسیع برای مراسم پر جمعیت / ۹- علامت مفعولی در زبان فارسی - شفقت مهربانی و دلسوزی - رسول خدا ﷺ آن را مادر نا پاکی ها نامیدند / ۱۰- ... اول گر نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج - از ماه های میلادی - باز خودمانی / ۱۱- «پول» انگلیسی - گوش عربی - میلاد این امام بزرگوار در ۱۵ ذی حجه ۲۱۲ قمری را تبریک می‌گوییم / ۱۲- انتها و آخر - جایی که کشتی بار خالی می‌کند / ۱۳- ۲۲ مهرماه روز جهانی ... است.

سرگرمی

در تصویر زیر، نقطه‌ی شروع را به نقطه‌ی پایان وصل کن

■ شروع



■ پایان

اقترانِ مهر و مه

مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر
 باز بخشید این بشارت خلق را جان در غدیر
 خوان و احسان و کرم گسترد یزدان تا کند
 عالمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر
 از طواف کعبه امروز آن که برگردد یقین
 حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر
 وه، چه غوغایی ست در آن سرزمین از جوش خلق
 موج انسان بین بیابان در بیابان در غدیر
 از جهاز اشتران شد منبری آراسته
 با شکوهی برتر از تخت سلیمان در غدیر
 بر سردست نبی تهلیل گویان مرتضی
 اشک شوق از دیده می بارد چو باران در غدیر
 اقتران مهر و مه دارد تماشا، نی عجب
 گر شود جبریل هم آیینه گردان در غدیر
 دل درون سینه طغیان کرد و هوش از سر پرید
 تا طنین انداز شد آیات قرآن در غدیر
 سینه پاک پیمبر گشت سرشار از شرف
 آیه «يَلِّغْ» چو نازل شد ز یزدان در غدیر
 تا ز «اَكْمَلْتُ لَكُمْ» پر شد فضا، جبریل گفت
 با خود آوردم پیام از حی سبحان در غدیر
 مصطفی تا مرتضی را همچو جان در برگرفت
 یوسفش را کرد پیدا پیر کنعان در غدیر
 تا علی شد جانشین خاتم پیغمبران
 آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر
 هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست
 این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر
 خاطر اهل ولایتین گفته شد آمیدوار
 ناامید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر
 تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی
 مرتضی بگرفت از او منشور و پیمان در غدیر
 از نبوت در جهان، اسلام اگر شد منتشر
 شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر
 در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد
 دست بیعت با علی مانند سلمان در غدیر
 گریه صدق و راستی آید سوی این آبگیر
 هر خطاکاری شود پاکیزه دامان در غدیر
 شد جهان روشن ز انوار امیر المؤمنین
 چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر
 «سُورِیا» شکر خدا در موسم حج و داع
 دین حق رونق گرفت و یافت سامان در غدیر
 قاسم سرویها (سروی)

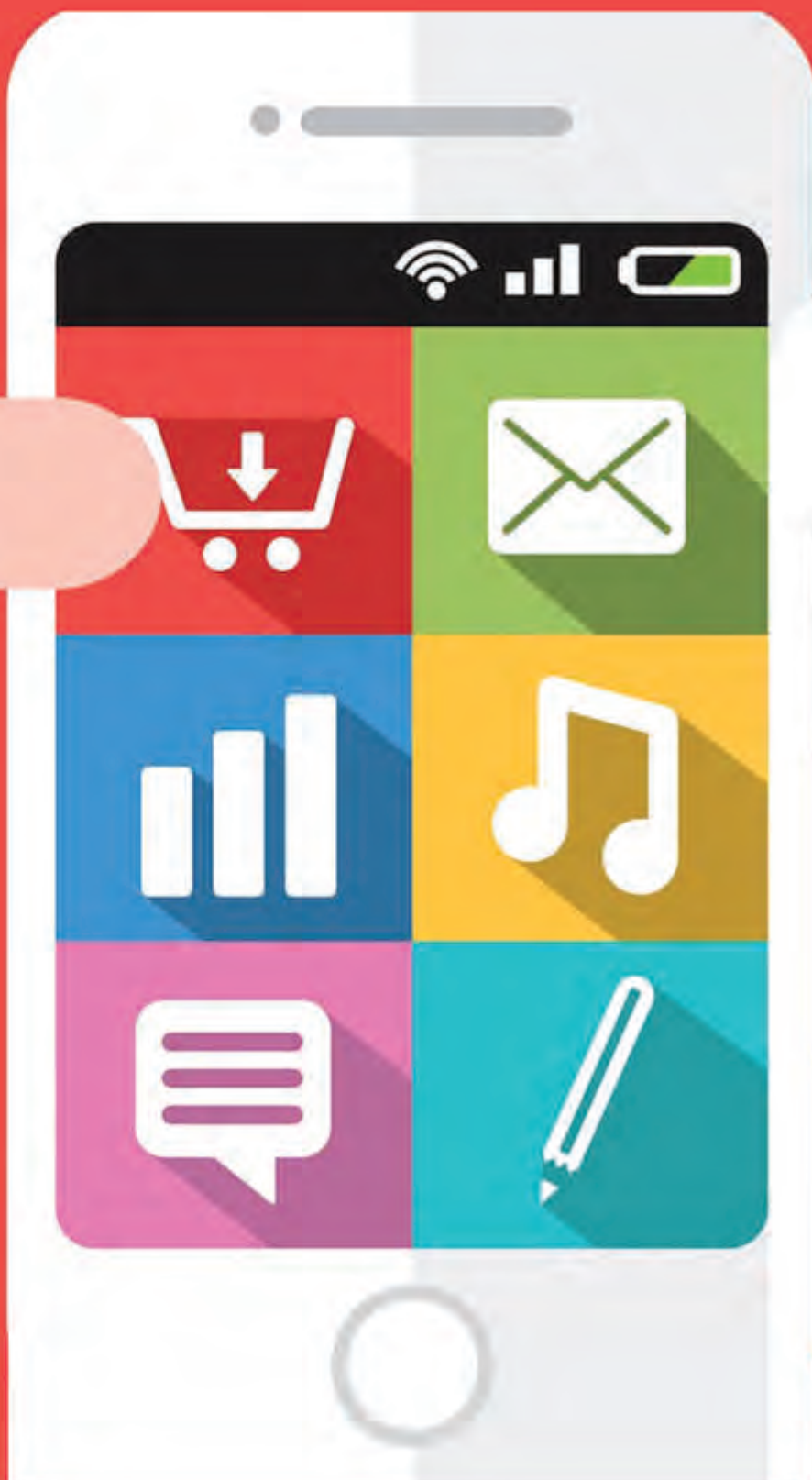
رایانه

نرم افزار باورنکردنی زنده
مترجم اسکایپ برای
همه به صورت رایگان در
دسترس قرار گرفت.

شرکت مایکروسافت روز
علام کرد که مترجم پیش
نمایش اسکایپ برای همه
در دسترس قرار گرفته و به
صورت رایگان قابل استفاده
است. مایکروسافت مترجم
اسکایپ را سال گذشته برای
جهانیان به عنوان یک راه
حل در زمان مکالمه دو نفر و
ترجمه مکالمات آن ها معرفی
کرد و در نهایت پیش نمایش
آن در ماه دسامبر منتشر شد.

این نرم افزار به صورت
باورنکردنی ترجمه
مکالمه های شما را در همان
زمان ممکن می سازد. شما
ممکن است که یک مکالمه
تصویری با یکی از همکاران
اسپانیایی زبان خود داشته
باشید این سیستم زبان
انگلیسی شما را به اسپانیایی
ترجمه می کند. سیستم
صوتی ترجمه در زبان های
انگلیسی، اسپانیایی،
ماند ارین و ایتالیایی عمل
می کند و همچنین به گفته
مایکروسافت از ۵۰ زبان برای
پیام های فوری پشتیبانی
می کند.

شما می توانید برنامه مترجم
اسکایپ را برای ویندوز ۸، ۱ و
ویندوز ۱۰ روی رایانه شخصی
یا تبلت خود از ویندوز استور
به صورت رایگان دانلود
کنید. مایکروسافت می گوید
در حال کار بر روی گسترش
زبان و ارائه پشتیبانی روی
سیستم عامل های مربوطه در
آینده است.



یاد باد آن روزگاران

..... دلم همیشه به یاد

هر سال، ماه مهر که می شود، بیش تر از همیشه، دلم به یاد شماست. شما شهدا، جانبازان و شما رزمندگان دلیر. شما مردان و زنان دلاوری که در هشت سال دفاع مقدس، در مقابل دشمنان ایستادید و آن ها را از وطن عزیزمان بیرون راندید. سلام بر شهدا، که هنوز هم عطر خوش پیراهن شان، در کوچه ها و محله های ما جاری است!

سلام بر جانبازان که مهربانی شان را دوست داریم و آن ها برکت زندگی ما هستند!

سلام بر بچه های جنگ که هیچ وقت خاطره ی خوش آن ها از یاد ما نمی رود!



● مجید ملامحمدی



نسیم یوحنا ۴۱

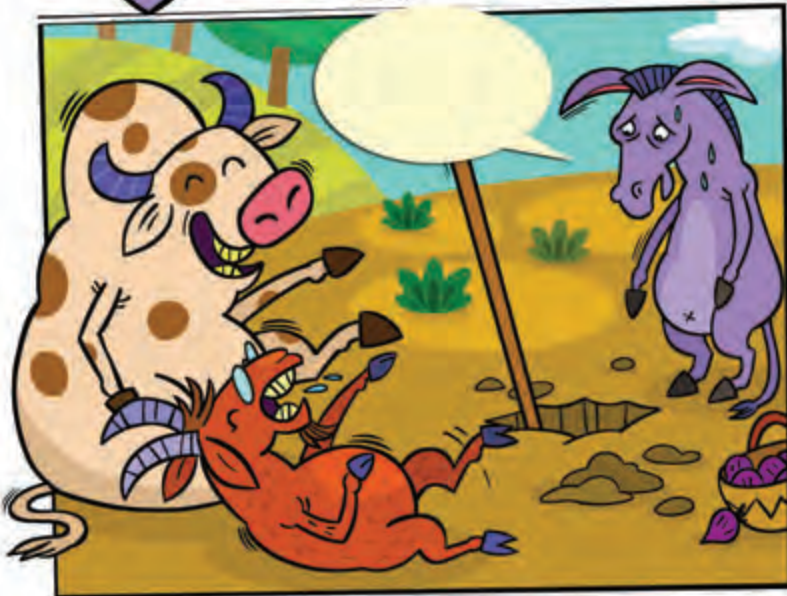
شهاب است



مگه چیه؟

داستان تصویری

لطفاً برای این تصاویر، یک داستان بنویس



بیشتر بدانیم

● وزن انسان‌ها

شاید برای تان جالب باشد اگر بدانید وزن آدم‌ها در زمین چه قدر است! به گفته‌ی کارشناسان و دانشمندان، وزن اکثر مردان در کره‌ی زمین بیش از وزن زنان است. آن‌ها می‌گویند شاید علت این موضوع این است که مردان کم ورزش می‌کنند.



● بچه‌های کوتاه قد

اگر می‌خواهید به کوتاهی قد دچار نشوید، حتماً غذاهای سالم استفاده کنید. یکی از کارشناسان مواد غذایی می‌گوید: «استفاده‌ی بیش از حد غذاهای نامناسب، مثل پفک‌ها و چیپس‌ها، باعث کم‌خونی و کوتاهی قد بچه‌ها می‌شود. در ضمن آن‌ها نباید از «فست‌فود» و انواع کالباس و سوسیس استفاده کنند.»



● گوش‌های تیز گربه

شما هم حتماً در کوچه یا خیابان گربه‌ها را دیده‌اید و حتماً متوجه شده‌اید که آن‌ها با کوچک‌ترین صدا به سمت آن نگاه می‌کنند یا پا به فرار می‌گذارند؛ اما آیا می‌دانستید که در گوش آن‌ها ۳۲ عضله‌ی مختلف وجود دارد که می‌توانند به صداها خیلی حساس باشند و حتی در شکار به آن‌ها کمک کنند.



خشم خلیفه

حکایتی کوچک از زندگی امام سجاد علیه السلام

یک دفعه در میان جمعیت چیز عجیبی دید. نگاهش به مرد جوانی افتاد که سمت حجرالاسود پیش می‌رفت. ناگهان جمعیت از رفتن باز ایستاد، در میان خود راهی باز کرد و مرد جوان به آرامی خودش را به حجرالاسود رساند. خلیفه با همان نگاه اول آن مرد جوان را شناخت؛ اما به روی خودش نیاورد. می‌دانست این جمعیت برای کسی جز علی بن الحسین علیه السلام از رفتن باز نمی‌ایستد و راه نمی‌دهد. نگاهی به اطرافیانش کرد. فرزّدق، شاعر شجاع عرب، کنار خلیفه حاضر بود. یکی از همراهان خلیفه به جوان اشاره کرد و پرسید: «این جوان کیست؟»

خلیفه دوست نداشت همراهانش که از شام به مکه آمده بودند، امام زین العابدین علیه السلام را بشناسند، گفت: «من او را نمی‌شناسم.»

یک دفعه چیزی در سینه‌ی فرزّدق جوشید. رو به خلیفه کرد و گفت: «اما من او را می‌شناسم.» و با اشعاری که همان لحظه سرود، پاسخ سختی به خلیفه داد:

خلیفه رو به نگهبانان کرد و گفت: «نیازی به حضور شما نیست. وقتی پا در مسجد الحرام بگذارم، خواهید دید حاجیان چگونه از من استقبال می‌کنند.»

نگهبانان مجبور شدند از دور مواظب خلیفه باشند. هشام لباس احرام پوشید و به میان جمعیت رفت. دورتادور کعبه پراز جمعیت بود. نگاهش از دور به حجرالاسود افتاد. خواست خودش را به آن جا برساند و سنگی را که پیامبران کار گذاشته، بر آن دست کشیده و بوسیده بودند از نزدیک ببیند. خودش را به دست جمعیت سپرد. جمعیت او را با خود به سمتی که نمی‌خواست، برد.

خسته و نفس‌زنان نگاهی به اطراف کرد. نگهبانان جلو دویدند و او را با خود به جای امنی بردند. برایش چهارپایه‌ای گذاشتند تا بر آن بنشیند و خستگی در کند.

هشام از دور حاجیان را می‌دید که دور کعبه طواف می‌کردند و صدای لبیک گفتن‌شان به گوش می‌رسید.



برشاعر

پی نوشت ها:

۱. کوهی در کنار کعبه.
۲. منظور، تشهد نماز است که نمازگزاران در آن به خاندان پیامبر ﷺ درود می فرستند.
۳. سوره ی محمد ﷺ.

مکه، آن مرد را می شناسد
کعبه هم با صفا^۱ می شناسد
هر که اهل نماز و دعا شد
با نماز و دعا می شناسد^۲
گرتو شناسی اش عیب ازو نیست
سوره ها، آیه ها می شناسد
نام جدش محمد بگو چیست؟
در کتابش خدا می شناسد^۳

....

با شنیدن شعرهای فرزداق، زمین به دور
سرخلیفه چرخید. همراهان خلیفه نگران
شدند. خلیفه فریاد زد: «فرزداق، فرزداق،
فرزداق را...»
اما فرزداق دیگر آن جا نبود.





مسجد کوفه از همان

ابتدای تأسیس، یکی از مراکز فرهنگی شهر به شمار می‌رفت. هنگامی که امام علی علیه السلام در سال (۳۶ ه. ق.) وارد کوفه شد، ابتدا به مسجد کوفه رفت و در آن جا برای مردم سخنرانی کرد. امام پس از استقرار در کوفه، در مسجد کوفه تفسیر قرآن و علوم دیگر درس می‌داد. شاگردان زیادی همچون کمیل بن زیاد و ابن عباس، از محضر او استفاده کردند.

امیر المؤمنین علیه السلام در جمع مردم کوفه فرمود:

« خداوند چیزی را به شما بخشیده که به کس دیگر نداده است، این مسجد کوفه، خانه آدم، جایگاه نوح، منزلگاه ادریس و مصطفی ابراهیم خلیل و برادر خضر و نمازگاه من می‌باشد. زمانی می‌رسد که همین مسجد، نمازگاه مهدی عجل الله تعالی فرجه و فرزندان و نمازگاه هر مؤمنی می‌شود.